



وزارت آموزش و پرورش
سالن کنفرانس و همایش‌های تخصصی
دفتر نشریات و معرفی آموختنی

۸

رشد

جوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و پنجم | اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۹
شماره پی‌درپی ۲۹۹ | ۴۸ صفحه
۲۴۰۰۰ ریال



میوه دانش

روز معلم مبارک



قدر هرکس به اندازه همت اوست.
امام علی(ع)



همین حالا

کار ما نیست، جواب نمی‌دهد، تا حالا این کار را نکرده‌ایم، وقتش را نداریم، نیروی کافی نداریم، خیلی گران است، قبلاً امتحان کرده‌ایم، آمادگی‌اش را نداریم، ایده خوبی است اما فکر دیگری داریم، در تئوری خوب است اما عملاً ممکن نیست، کلی کاغذبازی لازم دارد، خیلی زود است، خیلی دیر است، راه‌های بهتری هم هست، اگر خوب بود تا حالا انجامش داده بودند، بهتر است با طناب آن‌ها توی چاه نرویم، خیلی قدیمی است، بهتر است یک وقت دیگری درباره‌اش حرف بزنیم، مشکل ما نیست، بهتر است بگذاریم یک وقت دیگر.

آدم وقتی به دوره‌های زندگی می‌رسد، همیشه سر خوردن در سرازیری آسان‌تر از تلاش و عرق ریختن در سربالایی‌هاست و همیشه برای انجام ندادن یک کار بهانه‌های زیادی پیدا می‌شود. به جای اینکه به این بهانه‌ها میدان دهید، باید دنبال راه‌های انجام کار و گذشتن از موانع باشید. این یک نصیحت نیست، بلکه راه‌حلی است که انسان‌های موفق در زندگی به کار بسته‌اند. امتحانش کنید. اگر دری بسته بود، پشت آن در پیچیده وقت را تلف نکنید و دلسرد نشوید. حتماً راه دیگری وجود دارد. فقط باید بیشتر تلاش کنید. یادتان باشد لذت موفقیت اغلب نصیب کسانی می‌شود که خستگی نمی‌شناسند و به توانمندی خود و لطف خداوند، ایمان دارند.

خلاصه آن که فرق مردان راه با مردان نیمه‌راه، در برخورد با همین بهانه‌ها معلوم می‌شود. به قول عطار نیشابوری:
گر مرد رهی میان خون باید رفت
وز پای فتاده سرنگون باید رفت
تو پای به راه در نه و هیچ مپرس
خود راه بگویدت که چون باید رفت

محمدعلی قربانی



بهار جان ۱۰



سینمای رشد ۱۸



- مدیر مسئول: مسعود فیاضی
- سردبیر: محمدعلی قربانی
- مدیر داخلی: اشرف‌سادات کلاکی
- مدیر هنری: کورش پارسناژاد
- طراح گرافیک: وحید حقی
- دبیر عکس: پرویز قراگوزلی
- دبیر شعر: سعید بیابانکی
- ویراستار: بهروز راستانی
- چاپ و توزیع: شرکت افست
- نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
- صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
- تلفن: ۰۲۱۸۸۸۴۹۰۹۶
- نمایر: ۰۲۱۸۸۳۰۱۴۷۸
- پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۱۹
- فضای مجازی: @iRoshd
- نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
- تلفن: ۰۲۱۸۸۳۰۵۷۷۲
- javan.roshdmag.ir
- صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
- تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

فهرست...

۲	این روزها	۲۲	شعر امروز	۳۴	طنز
۴	زنگ اندیشه	۲۶	من اهلش نیستم		
۶	هنرستان	۲۸	دزدان آب		
۸	میوه دانش	۳۰	مریخ‌نورد ۲۰۲۰		
۱۲	حقیقت دین	۳۲	مارماری		
۱۴	ایران ما	۳۸	سواد مالی		
۱۶	فنون سرپا شدن	۴۰	دانش		
۲۰	جدال یا مذاکره	۴۲	معرفی کتاب		

روز معلم مبارک

۱۲ اردیبهشت: روز معلم

تا قبل از سال ۱۳۵۸ و شهادت استاد مرتضی مطهری، روز معلم به یادبود ابوالحسن خاندلی در کشور برپا می‌شد. دکتر خاندلی دکترای فلسفه از دانشگاه تهران داشت و به تدریس فلسفه و زبان عربی مشغول بود. در سال ۱۳۴۰ و زمانی که ۲۹ ساله بود، گروهی از معلمان، اجتماعی اعتراض آمیز در میدان «بهارستان» تهران برگزار کردند و خواسته‌های خود را رو به روی مجلس مطرح کردند. دکتر خاندلی که سخنرانی پرشور در این مراسم انجام داد، مورد اصابت گلوله‌های کلانتری بهارستان قرار گرفت تا از آن به بعد به یاد وی، از روز ۱۲ اردیبهشت به‌عنوان روز معلم یاد شود.

سال‌ها بعد و به دنبال ترور استاد مرتضی مطهری در اردیبهشت ۱۳۵۸، روز ۱۲ اردیبهشت به‌عنوان روز معلم گرامی داشته شد. مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ در «فریمان» از توابع مشهد متولد شد. در ۱۲ سالگی به حوزه علمیه مشهد و در ۱۸ سالگی به حوزه علمیه قم رفت و نزد آیت‌الله بروجردی و امام خمینی (ره) تحصیل کرد. در دهه ۱۳۳۰ به تهران مهاجرت کرد و سخنرانی‌های فراوانی در انجمن‌های اسلامی انجام داد.

استاد مطهری بعد از انقلاب به دستور امام خمینی (ره) مسئول تشکیل «شورای انقلاب» شد. در اردیبهشت ۱۳۵۸ و پس از جلسه‌ای سیاسی، استاد مطهری در حال بازگشت به منزل خود بود که توسط سه نفر از اعضای گروهک فرقان مورد شلیک گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید.



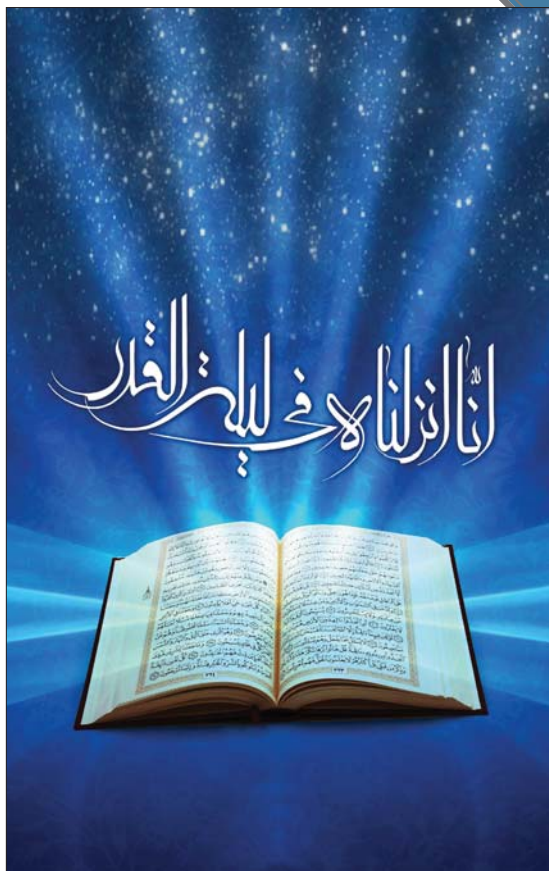
۲۰ اردیبهشت: میلاد امام حسن مجتبی (ع)

دومین امام شیعیان روز ۱۵ ماه رمضان سال دوم قمری به دنیا آمد. از بخشش و کرم امام حسن داستان‌های فراوانی نقل شده‌اند که یکی از آن‌ها را با هم می‌خوانیم: امام (ع) غلام سیاهی را دید که گرده نانی پیش خود نهاده و خودش لقمه‌ای از آن می‌خورد و لقمه دیگری را به سگی که آنجا بود، می‌دهد. امام (ع) که آن منظره را دید بدو فرمود: «انگیزه تو در این کار چیست؟»

پاسخ داد: «شرم دارم که خود بخورم و به او نخورانم.» امام (ع) فرمود: «از جای خود برنخیز تا من بیایم!» سپس به نزد صاحب غلام رفت و هم باغ و هم غلام را از او خرید. آن‌گاه غلام را آزاد کرد و آن باغ را نیز به او بخشید!



۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵



۲۷ اردیبهشت: شب قدر

قدر معانی متفاوتی دارد؛ از منزلت گرفته تا اندازه‌گیری و تقدیر امور. درباره اینکجه چرا شب‌های ۱۹، ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان به شب قدر معروف شده‌اند، نظرات مختلفی وجود دارند؛ از جمله اینکجه قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والا قدر، و به وسیله فرشته صاحب قدر نازل شده است.

نه در قرآن و نه در احادیث مشخص نشده که شب قدر به صورت قطعی چه شبی است. اما در روایات آمده که شب بیست و سوم محتمل‌تر از دو شب دیگر است.

منزلت این شب چنان است که طبق روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این شب رخت‌خواب خویش را جمع می‌کرد و کمر همت برای عبادت را در دهه آخر از ماه رمضان محکم می‌بست. همیشه هم این گونه بود که اهل و عیالش را در شب بیست و سوم بیدار نگه می‌داشت تا از درک شب قدر، و درک شب‌زنده‌داری محروم نشوند.

۲۶ اردیبهشت: شهادت حضرت علی (ع)

«او را غذا بدهید و آب بنوشانید. اگر زنده ماندم، صاحب خون خویش هستم. اگر خواستم او را می‌کشم و اگر نخواستم از او می‌گذرم. اگر مردم، او را بکشید، ولی در حقش زیاده‌روی نکنید که خداوند اسراف‌کاران را دوست ندارد.»

این‌ها جمله‌هایی هستند که امام علی (ع) خطاب به فرزند خود، امام حسن (ع)، درباره ابن ملجم مرادی گفت: مردی که همراه با دو نفر دیگر از اهالی قبیله «کنده» در پایان مراسم حج سوگند یاد کرده بودند که امام علی (ع)، معاویه و عمروعاص را به قتل برسانند. به این ترتیب یکی از آن‌ها به دمشق رفت تا معاویه را به قتل برساند، دیگری برای کشتن عمروعاص به مصر رفت و ابن ملجم نیز به کوفه آمد. ابن ملجم که از خوارج بود، در سحرگاه ۱۹ رمضان در مسجد کوفه ضربتی به سر حضرت علی (ع) وارد آورد. با این حال امام به فرزندش گفت: «فرزندم، ما خاندان رحمت و بخشایشیم. از آنچه که می‌خوری، به قاتلم بده و از آنچه که می‌نوشی، به او نیز بنوشان.»

دو روز بعد از ضربت، امام علی (ع) به شهادت رسید. برخی منابع گفته‌اند: ابن ملجم به علی (ع) گفته بود که چهل روز شمشیرش را تیز می‌کرد و از خدا می‌خواست که با آن بدترین مخلوق خدا را بکشد. علی (ع) در پاسخ گفت خود ابن ملجم با همین شمشیر کشته خواهد شد و او را بدترین مخلوق خدا نامید.





خوش مزه یا خش مزه

■ اعظم لاریجانی

اگر زود خسته می‌شوید و یا بی‌حال و بی‌انرژی هستید، نگاهی دوباره به برنامه غذایی‌تان بیندازید. داشتن یک برنامه غذایی سالم، متنوع و متعادل می‌تواند انرژی و قدرت سرشار را به شما برگرداند. برداشت خود را از خوش مزگی عوض کنید. لذت زودگذر با غذاهای چرب و طعم‌های شور و شیرین را پس بزنید و با اشتها سبب قرمز بزرگی را گاز بزنید.

این سوسول بازی واسه من جواب نمیده. بازو رو ببین. ما چرب و چیل می‌خوریم.

بفرما!

چشماتون می‌گه دلتون می‌خواد. تریپ دوست‌دار سلامت بردارین. به ندای دلتون توجه کنین!

نی قلیون! تا کی می‌تونی دووم بیاری با این سبک خوردنت!

بیا یه لقمه نون و پنیر و گردو بزن.

میان ماه من تا ماه گردون..... شما بفرما!



قبوله بابا. بيا اينو بگير، اون بمب
انرژي رو بده به من رفيق.



اونو که نمی گیرم، ولی بفرما
داداش تو اینو بگیر.



کلافه مون کردی. هی می گیم
این آت و اشغالا رو نخور!

ردیفه ردیفم حالا. دمتون گرم رفقای خوشمزه...



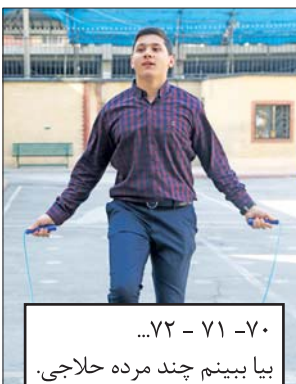
وايسا



حالا بگو کی قوی ترہ؟



مثل این که آوازه‌مون به
گوشتون رسیده که این جور
فرار می‌کنین.



۷۰- ۷۱ - ۷۲...

بیا ببینم چند مرده حلاجی.



|||||



ما این جوری طناب می زنیم....
نفس هم نمی خواد.



عکس برگردان‌های تزینی

دیگر شیشه‌های
مربایتان را دور نریزید.

■ آمنة شکاری
عکاس: اعظم لاریجانی

**مواد لازم برای
تهیه خمیر پایه ماشه**

۱. شیشه مربا
۲. رنگ اکریلیک سفید
۳. چسب چوب
۴. طرح ترنسفر (عکس برگردان)
۵. دستگیره
۶. قلم‌مو





۴. پس از چند دقیقه که طرح ترنسفر از مقوای زیرین جدا شد، آن را به آرامی برمی داریم و روی شیشه می چسبانیم.



۱. ابتدا شیشه را با رنگ اکریلیک سفید کاملاً می پوشانیم.



۴. برای حفاظت از طرح ترنسفر و قابل شست و شو شدن ظرف، یک لایه چسب چوب رقیق شده را با پنبه روی کل شیشه می زنیم.



۲. طرح ترنسفر را برش می زنیم.



۵. در شیشه را هم با رنگ اکریلیک و سپس با چسب چوب می پوشانیم و دستگیره را با چسب روی در شیشه می چسبانیم.



۳. طرح ترنسفر را داخل یک بشقاب گود که کمی آب ریخته ایم، قرار می دهیم.



میوه دانش

فوت و فن امتحان!

■ سیما جعفریان

محک امتحان

واژه «امتحان» به طور معمول یادآور درس و مدرسه است، اما می‌دانید که امتحان مفهومی وسیع‌تر دارد. سراسر زندگی هر یک از ما پر است از امتحان‌های کوچک و بزرگ؛ امتحان‌هایی که نتایج آن‌ها نشان می‌دهند: وضعیتمان چگونه است، چه اشکال‌هایی داریم و چقدر از فرصت‌ها و امکانات خوب استفاده کرده‌ایم.

امتحان می‌تواند محک خوبی برای ارزیابی خودمان باشد، چه در مدرسه و چه در موقعیت‌های دیگر زندگی. امتحان‌ها حتی اگر سخت باشند، لازمه زندگی هستند. از امتحان نترس، بلکه آمادگی‌هایت را بیشتر کن.

نتیجه امتحان به میوه دادن درخت می‌ماند. امکانی است که ارزیابی یادگیری را فراهم می‌کند. ارزش یک درخت میوه را با تماشای میوه‌های آن محک می‌زنند. در مدرسه هم، یادگیری‌هایتان با امتحان ارزشیابی می‌شود و نتایج آن نشان می‌دهد تا چه اندازه به هدف تحصیلی رسیده‌اید. فصل امتحان در حقیقت فصل تماشای میوه‌های درخت دانش است.

تو که اضطراب امتحان نداری؟!

به نگرانی و ترسی که افراد از امتحان دارند، «اضطراب امتحان» گفته می‌شود. حد کمی از این نگرانی طبیعی و حتی لازم است. اگر اضطراب امتحان شدت پیدا کند، روی نتیجه امتحان تأثیر می‌گذارد. اضطراب امتحان می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد، اما مهم‌ترین دلیل آن، فاصله گرفتن از هدف اصلی امتحان است. دانش‌آموزانی که از نمره کارنامه و رتبه‌بندی وحشت دارند، اضطراب امتحان بیشتری را تجربه می‌کنند.

اضطراب امتحان امری ذاتی نیست. دانش‌آموزان یاد می‌گیرند که از امتحان بترسند و بنابراین، می‌توانند یاد بگیرند که از آن نترسند!

برای کاهش اضطراب امتحان سعی کن:

- درس‌ها را به مرور و در طول سال تحصیلی یاد بگیری.
- بر درس‌ها مسلط باش.
- با آمادگی و فرصت کافی برای امتحان آماده شو.
- با روش‌های درست درس بخوان.
- برنامه‌ریزی مناسب و قابل اجرایی برای روزهای امتحان داشته باش.
- با روش‌های کاهش اضطراب آشنا شو و اگر لازم بود، از مشاوره کمک بگیر.



سر جلسه چه باید بکنی؟

- کمی زودتر از شروع امتحان، در محل حاضر باش.**
● با نام و یاد خدا سر جلسه امتحان حاضر شو.
● بعد از توزیع ورقه‌ها، تعداد ورقه‌ها و سؤال‌ها و کیفیت چاپ آن‌ها را بررسی کن.
● به هیچ وجه عجله نکن و بر خودت مسلط باش.
● اگر جلسه امتحان طولانی است، هر ۲۰-۳۰ دقیقه یک بار، استراحت کوتاه
● به زمان مشخص شده برای خودت در نظر بگیر.
● را متناسب با آن تنظیم کن.
● ابتدا پاسخ سؤال‌هایی را که می‌دانی بنویس.
● ناقص علامتی بگذار تا بعد به آن‌ها رسیدگی کنی.
● بعد از امتحان هم لازم است کاری انجام دهی؟
● که خواهی گرفت، با دوستان بحث و جدل نکنی.
● اگر امتحان‌ها ادامه دارند، بهتر است بلافاصله روی امتحان‌های بعدی
● متمرکز شوی.
● بعد از اعلام نتایج، وضعیت یادگیری خود را ارزیابی و تحلیل کن.



برای امتحان آماده‌ای؟

- پیش از روز امتحان، از معلم در مورد شیوه اجرای امتحان و نوع سؤالات بپرس.
- مطالب مورد نظر را بخوان و از خودت امتحان بگیر.
- زمان لازم برای مطالعه هر درس را تخمین بزن و طبق برنامه‌ای مشخص مطالعه کن.
- تمام مطالب مربوط، شامل کتاب درسی، یادداشتهای کلاسی و سایر موارد را مرور کن. ببین کدام مطالب دشوارتر هستند و باید با دقت بیشتری بخوانی.





بهارِ جان

■ ابراهیم اصلانی

چرا روزه؟

وقتی از روزه صحبت می‌شود، بیشتر مردم به تأثیر روزه بر سلامتی جسم می‌اندیشند. البته جنبه‌های معنوی روزه هم مورد توجه قرار می‌گیرد. اما روزه عبادتی بیشتر از این‌هاست و درباره آن به جنبه‌های دیگری هم می‌توان فکر کرد.

یک روان‌شناسی از زاویه‌ای دیگر به روزه نگاه کرده و آثار آن را در بهداشت و سلامت روانی انسان بررسی کرده است. روزه عبادتی است که باید درباره آن بیشتر اندیشید. روزه صادقانه و با اخلاص، می‌تواند زندگی را متحول کند و آثار معنوی آن نه فقط برای یک ماه، بلکه برای ماه‌ها و سال‌های بعد ماندگار باشد. این نکات را بخوانید و ببینید جسم، روح و جانتان چقدر از روزه بهره می‌برند.

۱. فلسفه زندگی‌ام را دوباره مرور می‌کنم

روزمرگی باعث می‌شود کمتر به چیستی و چرایی زندگی بیندیشم. باید گاهی در موقعیت‌هایی قرار بگیرم تا یادم بیاید «از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟» روزه یکی از این موقعیت‌هاست و فرصتی است تا اندیشه در فلسفه زندگی را جدی بگیرم. روزه توجه مرا به اساس زندگی و فلسفه آن جلب می‌کند.

۲. چشم دلم باز می‌شود

انگار قبل از روزه خواب بوده‌ام و خیلی چیزها را نمی‌دیدم. در زندگی عادی به همه چیز عادت می‌کنم و حساسیتم به اعتقادات و ارزش‌ها کاهش می‌یابد. روزه مرا از تکرار و عادت درمی‌آورد و حساسیت‌هایم را درباره خودم، زندگی، جامعه و دیگران تحریک می‌کند. روزه بیدارم می‌کند، چشم دلم را می‌گشاید و هوشیارم می‌سازد.

۳. فرصتی برای خودسنجی و خودارزیابی است

وقتی به خودم بازمی‌گردم، تازه می‌فهمم که در چه وضعیتی قرار دارم. الان نوبت به خودسنجی و خودارزیابی رسیده است. وضعیتم را مرور می‌کنم تا نقاط قوت و ضعفم معلوم شود. در واقع، از خودم حساب می‌کشم؛ قبل از آنکه روز حسابرسی فرارسد. ماه رمضان، وقت آن است که خودم را در ترازوی تقوا و اخلاق بسنجم.

۴. می‌پذیرم که تغییر لازم است

بعد از آنکه خودم را ارزیابی کردم، معلوم می‌شود که در چه مواردی به تغییر و اصلاح نیاز دارم. روزه و به‌ویژه ماه رمضان بهترین مقدمه برای تغییر است؛ چون هم آمادگی و هم زمینه‌های عملی آن وجود دارد. اصلاً با این نیت وارد ماه رمضان می‌شوم که به تغییر بله بگویم. روزه فضایی دارد که مرا به سمت تغییر و اصلاح رفتار می‌برد.

۵. از موهبت‌نهایی و خلوت بهره می‌برم

خلوت کردن، یعنی دوری گزیدن از دیگران برای پرداختن به خود. خلوت به معنای گوشه‌گیری و فاصله گرفتن از دیگران نیست. هر انسان سالم در زمان‌های مشخص به خلوت خود می‌رود تا روح و روانش را تصفیه کند، به تهذیب نفس پردازد و دوباره به جمع بازگردد. یکی از موهبت‌های روزه، یافتن فرصت‌های خلوت است. روزه فرصتی فراهم می‌آورد تا در تنهایی و خلوت خودم، صادقانه با خدا گفت‌وگو کنم.



۸. اعتقادات و باورهایم را احیا می‌کنم

روزمرگی، مصلحت‌اندیشی و گاه کوتاه‌بینی، باعث می‌شود اعتقاداتم ضعیف شود و از باورهایم کوتاه بیایم. رمضان این فرصت را فراهم می‌آورد تا اعتقادات و باورهایم را مرور و ارزیابی کنم. نتیجه این فرصت، باید بازگشت به خود باشد تا بتوانم آنچه را از دست داده‌ام، دوباره بازگردانم. روزه آب‌یاری ریشه اعتقاداتم است تا درخت باورهایم بیشتر رشد کند و قد بکشد.

۹. گامی بزرگ در مسیر معنویت و انسانیت برمی‌دارم

برای کسی که انسانیت و معنویت اهمیت دارد، همه روزها فرصت هدایت محسوب می‌شوند. اما رمضان فرصتی فوق‌العاده و ویژه است. خداوند برای ماه رمضان ویژگی‌هایی مقرر داشته است که راه هدایت را برای همه آسان می‌کند. رمضان فرصتی استثنایی است و عده‌ای قدر این فرصت را به‌خوبی می‌دانند. روزه می‌تواند قدم‌های کوچک مسیر معنویت را به گام‌های بزرگ تبدیل کند.

۱۰. گاهی آرامشی بعد از توفان است

گاه زندگی دست‌خوش آشفتگی‌ها و تلاطم‌هایی می‌شود و رسیدن به ساحل نجات دشوار به نظر می‌رسد. در این شرایط انسان دنبال چیزی می‌گردد که به او کمک کند تا آرامش یابد. رمضان می‌تواند ساحل نجات و پناهگاهی باشد برای کسانی که از نظر فکری و روانی شرایط سختی را پشت سر گذاشته‌اند. روزه نه تنها آرام‌بخش است، بلکه در توفان‌های زندگی، می‌تواند نجات‌بخش هم باشد.

۱۱. با عمل خود، هویتم را شکل می‌دهم

«تقوا» مفهومی دوپعده است: بخشی از آن دوری کردن و پرهیز از گناهان، و بخش دیگر حفظ کردن خود با عمل شایسته است. در تقوا، هم پرهیز وجود دارد و هم عمل. بنابراین، جایی که لازم باشد، دوری می‌کنم و هر جا ممکن بود، با عمل خودم را تقویت و به خدا نزدیک می‌کنم. روزه فرصتی ویژه برای معنا بخشیدن به تقواست تا بتوانم با عمل، هویتم را شکل دهم.



۶. تجربه زیبایی درون کاوی است

وقتی روزه‌ها ادامه می‌یابند، به تدریج حس و حال تغییر می‌کند. روزه موجب می‌شود به درک بهتری از خودم برسم و بفهمم که چرا نمی‌توانم به راحتی بعضی از عادت‌هایم را تغییر دهم. روزه نور معنویت و اخلاق را به روح من می‌تاباند. روزه مرا به تحلیل درونم وامی‌دارد و باعث می‌شود به دلایل رفتارها و عادت‌هایم، دقیق‌تر بیندیشم.

۷. فضای روزمرگی و تکرار تغییر می‌کند

عادت‌ها و تکرارها زندگی را به یک جریان روزمره و یکنواخت تبدیل می‌کنند. روزمرگی به‌ظاهر دردسر چندانی ندارد، اما زندگی را خسته‌کننده و کسالت‌بار می‌کند. در زندگی باید جایی کلیشه‌ها و تکرارها بشکنند. رمضان می‌تواند جریان تکراری زندگی و روزمرگی را در هم بشکند و این جریان را تغییر دهد. روزه تنوعی در مسیر عادی و تکراری زندگی ایجاد می‌کند.



حقیقت دین

■ علی دنیایی

یکی از موضوع‌هایی که در اسلام بسیار سفارش شده، «شناخت درست و دقیق معارف دین و عقلانیت و خردورزی» است. خدای متعال می‌داند که اگر بندگانش، معرفت دقیق و شناخت درستی از دین او نداشته باشند، دچار کج‌فهمی‌ها و سوءتفاهم‌های زیادی می‌شوند. حداقل نتیجه‌اش این است که انسان‌ها به روشی که خودشان درست پنداشته‌اند، عمل می‌کنند، نه آنچه خداوند فرموده است. همین موضوع سبب می‌شود که نتایج بسیار شیرین و ارزشمندی که باید بر اثر زندگی مؤمنانه حاصل شود، به دست نیاید.

خیلی از انحراف‌هایی که در جامعه دینی به وجود می‌آیند، ناشی از فهم ضعیف و نداشتن درک قوی از آموزه‌های الهی و احکام اسلامی می‌باشد. البته دشمنان نیز کسانی را گمراه می‌کنند که از این نظر ضعیف‌اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «افضل العبادة الفقه»؛ برترین عبادت، فقه (فهم عمیق از دین) است. امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: «عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت زیاد اندیشیدن درباره خداوند متعال است.» امام علی (علیه‌السلام) فرمود: «عبادتی که در آن فهم عمیق نباشد، هیچ خیری ندارد.»

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «ساعتی اندیشیدن، برتر از یک سال عبادت است.»

گروهی در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردی را ستایش را کردند و همه ویژگی‌های خوب را برایش برشمردند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید: «عقل او چگونه است؟» گفتند: «ای رسول خدا! ما از تلاش او در عبادت و دیگر خوبی‌ها سخن می‌رانیم و تو از خرد او می‌پرسی؟» حضرت فرمود: «نادان از روی نادانی دست به زشتی‌هایی بزرگ‌تر از زشتی‌های انسان‌های گناهکار می‌زند. همانا بندگان به میزان عقلشان، در قیامت به رتبه‌های بالاتر نائل می‌شوند و به پروردگار تقرب می‌جویند.»

این گونه روایت‌ها نه تنها در صدد کم‌کردن از ارزش عبادت نیستند، بلکه می‌خواهند به ما بیاموزند که عبادت باید بر اساس فکری درست، و ایمانی برخاسته از اندیشه و آگاهی صورت گیرد. همچنین، خدای متعال برای اینکه ما معیاری برای اندیشه و رفتار خود داشته باشیم، حکایت پیامبران و مؤمنان راستین را در قرآن بیان می‌فرماید. آیه ۲۱ سوره مبارکه «احزاب»، پیامبر اکرم (ص) را به عنوان الگویی زیبا و نیکو معرفی می‌کند تا ما از او بیاموزیم و دین را با اصل و ریشه‌اش

بشناسیم و برای فهم اسلام او را ملاک و معیار قرار دهیم.
«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...»

هدف از بیان این مطالب نشان دادن اشکالاتی است که از برداشت نادرست از دین و سبک زندگی مؤمنانه به وجود می‌آیند. این گونه تلقی‌ها و پندارهای نادرست در زمان حیات پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) هم رایج بوده‌اند و آن بزرگواران کوشش فراوانی برای اصلاح رفتار و اندیشه اهل ایمان به خرج می‌دادند. حکایت‌هایی که در ادامه می‌خوانید، درباره همین موضوع است:

حکایت اول

گروهی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از زنی تمجید کردند و گفتند: «ای رسول خدا! او روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها را به عبادت خدا می‌پردازد. البته او بد اخلاق است و با زبانش، همسایه‌های خود را آزار می‌دهد.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «او از دوزخیان است.»

حکایت دوم

امام صادق (علیه‌السلام) درباره احوال مردی سؤال کرد. به حضرت گفتند: «وی نیازمند شده است.» امام پرسید: «اکنون چه می‌کند؟» گفتند: «در خانه پروردگارش را عبادت می‌کند.» فرمود: «روزی‌اش از کجا می‌رسد؟» گفتند: «از سوی برخی دوستانش.» امام (علیه‌السلام) فرمود: «به خدا سوگند! آن کس که روزی او را می‌رساند، از او عبادت پیشه‌تر است.»

حکایت سوم

حضرت عیسی (علیه‌السلام) به مردی رسید و از او پرسید: «چه می‌کنی؟» گفت: «عبادت می‌کنم.» فرمود: «چه کسی مخارج تو را تأمین می‌کند؟» گفت: «برادرم.» فرمود: «برادرت از تو عابدتر است.»

حکایت چهارم

از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که حضرت فرمود: در قوم بنی‌اسرائیل، عابد پیری زندگی می‌کرد که همواره به عبادت و دعا مشغول بود. یک روز در حال عبادت، چشمش به دو کودک بازیگوش افتاد که خروسی را گرفته بودند و با بی‌رحمی پره‌های او را می‌کنند. عابد پیر به جای آنکه آن دو کودک خطاکار را از آزار خروس بازدارد، همچنان به عبادتش ادامه داد. در همان زمان، خدا به زمین فرمان داد که آن عابد پیر را در خود فرو ببرد.

حکایت پنجم

گروهی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حج رفتند و پس از بازگشت، خدمت آن حضرت رسیدند. آنان در ستایش یکی از همراهان خود گفتند: «ای رسول خدا! هر جا اتراق می‌کردیم، او تا زمان حرکت ذکر لا اله الا الله می‌گفت.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: «پس در این مدت چه کسی به چارپای او علف می‌داد و

برای خود او غذا درست می کرد؟» یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: «این کارها را ما برایش انجام می دادیم. پیامبر (ص) فرمود: «همه شما از او بهترید.» همچنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی، معیار شناخت مؤمنین حقیقی را این گونه بیان می فرماید: «به زیادی نمازشان و روزه بسیار و حج فراوان و بخشش زیاد و ناله های شبانه آنان نگاه نکنید! بلکه به صداقت و امانت داری شان بنگرید.»

از روایت های فوق نتیجه می گیریم که نمی شود با نگاه سطحی دین و عمل مؤمنانه و خداپسندانه را شناخت. کسی که بخواهد دین را از روی رفتار و گفتار انسان هایی بشناسد که خداوند آنان را ملاک قرار نداده است، حتماً گاهی دچار اشتباه می شود. اما اگر با تفکر در آیات قرآن، مراجعه به سیره پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام)، و پرسش از عالمان ربانی، به شناخت آیین اسلام همت کند، قطعاً به نتیجه درستی می رسد.

همچنین این تذکر هم می تواند مفید باشد که انتقاد اولیای دین از شیوه عبادت برخی مؤمنین، نباید ما را از اهمیت و ارزش بالای عبادت هایی همچون نماز، روزه و ... غافل کند. پس از شهادت امام صادق (علیه السلام)، ابوبصیر نزد ام حمیده (همسر امام) رفت تا مصیبت شهادت حضرت را به او تسلیت گوید. ام حمیده گریه کرد. از گریه ام حمیده، ابوبصیر هم گریست. سپس ام حمیده گفت: «ای ابومحمد! اگر ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) را هنگام مرگ می دیدی، شگفت زده می شدی. او در آن لحظه ها چشمانش را باز کرد و فرمود: هر کسی را که میان من و او پیوند خویشاوندی است، گرد آورید. ما نیز همه بستگان حضرت را گرد آوردیم. امام (ع) به آنان نگریست و سپس فرمود: همانا شفاعت ما به سبک شمارنده نماز نمی رسد.»

اطاعت از خدا، سبب درستی تمام اعمال و رفتار اهل ایمان می شود. بعضی با اینکه ظاهر مؤمنانه ای دارند، ولی «هوی خواهی» را بر «خداخواهی» ترجیح می دهند. به آن مقدار از دستورات دین که خوششان می آیند و راحت اند، عمل می کنند و بخش های مهم دیگر را کنار می گذارند. این همان روشی است که ابلیس برگزید و به همین سبب از درگاه خدا رانده شد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «وقتی خدا به ابلیس فرمان داد که به آدم سجده کند، او به خدا گفت: پروردگارا، به عزتت سوگند که اگر مرا از سجده به آدم معاف کنی، چنان عبادتت می کنم که هرگز هیچ بنده ای مانند آن عبادت نکرده باشد. خداوند فرمود: من دوست دارم آن طور که خودم اراده کرده ام، اطاعت شوم (نه آن گونه که تو تعیین می کنی).»



مهر شهر با قدمت هفت هزار سال

■ زهره کریمی ■ عکس: سیدمرتضی همدانی

اگر قصد سفر به شهرهای جنوبی ایران را دارید، حتماً در برنامه خود بازدید از شهر کوچک «مهر» که در جنوبی‌ترین نقطه استان فارس و هم‌مرز با استان‌های هرمزگان و بوشهر است، قرار دهید.

قدمت تاریخی

قدمتش حدوداً به هفت هزار سال قبل برمی‌گردد. وجود آثار باستانی و بناهای تاریخی گواه این مدعاست. گویششان به زبان فارسی است، اما به دلیل نزدیکی با کشورهای حوزه خلیج فارس برخی از کلمات عربی وارد این زبان شده‌اند. نکته جالب اینکه به علت وسعت کم مهر، تاکسی و اتوبوس درون شهری ندارد و مردم برای حمل‌ونقل از وسایل شخصی و موتورسیکلت استفاده می‌کنند.

آب‌وهوا و تولیدات

آب‌وهوای گرم و خشک باعث ایجاد نخلستان‌ها و باغ‌های مرکبات وسیع شده است. زنبورداری و پرورش کبک و بلدرچین، و وجود هزاران هکتار اراضی کشاورزی، این شهر را به یکی از قطب‌های کشاورزی در جنوب استان درآورده است. پالایشگاه گازی پارسیان که در ۱۲ کیلومتری مهر قرار دارد، با مشعل‌های همیشه روشنش، نشانه‌ای از توسعه اقتصادی در جنوب ایران است و نقش زیادی در تولید گاز کشور دارد. به سبب نزدیک بودن به منطقه ویژه اقتصادی پارس جنوبی و دارا بودن آب شیرین، مهر آب‌وهوای مناسب‌تری نسبت به نقاط هم‌جوار خود دارد.

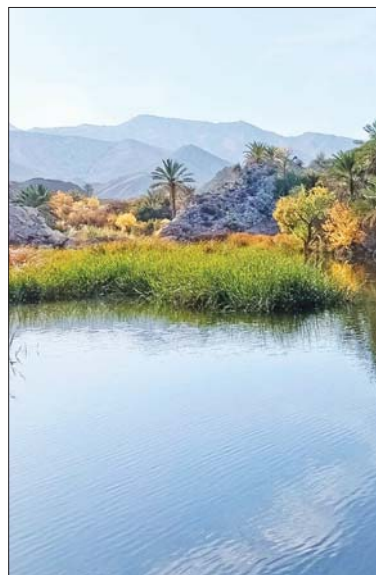
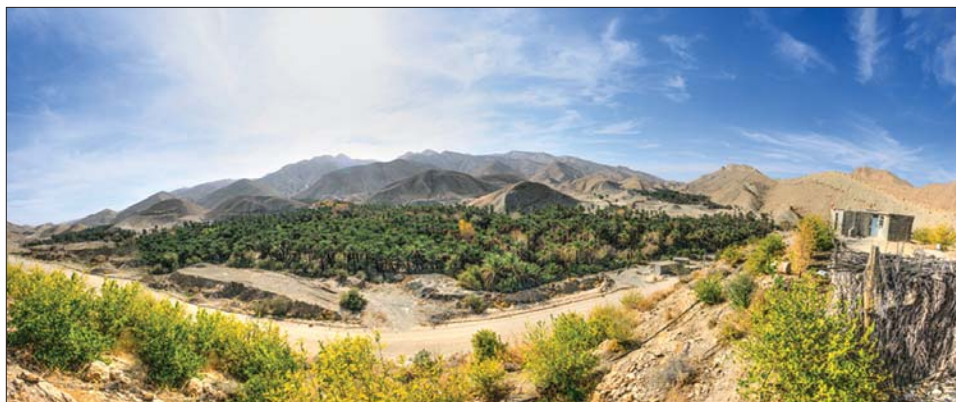
گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی، تلی‌بافی و سفالگری از جمله هنرهای دستی هنرمندان این خطه است. رنگینک، گمنه، ماژون و نان محلی از غذاهای سنتی این شهر است که مزه کردنشان خالی از لطف نیست.

طرز تهیه رنگینک

غذایی خوشمزه است که طرفداران زیادی دارد. بسیار هم ساده تهیه می‌شود. ابتدا هسته خرماها را خارج و داخل آن‌ها را با مغز گردو پر می‌کنیم. سپس آن‌ها را در ظرف مناسبی در کنار هم قرار می‌دهیم و آرد را در روغن سرخ می‌کنیم و روی خرماها می‌ریزیم. رنگینک یکی از پایه‌های ثابت سفره مردم مهر است.

▶ رنگینک یکی از غذاهای سنتی و خوشمزه مهر است و پای ثابت سفره‌های مردم مهر است. رنگینک معمولاً در ایام ماه مبارک رمضان تهیه می‌شود.





► **قبرستان تاریخی فال:** در روستای فال قرار دارد. بیش از ۵۰ سنگ تاریخی به شکل صندوقی در اندازه های متفاوت در این قبرستان موجود است که مربوط به قرن های ۸ و ۱۱ قمری هستند و روی آن ها انواع نقش های هندسی و آیات قرآنی به خط ثلث و کوفی نوشته شده اند.



فنون سَریا شدن

■ مهدی زارعی

حالا که تابستان نزدیک شده است، قطعاً شما هم مثل خیلی‌های دیگر، کلی برنامه برای روزهای تعطیل خود دارید. شاید از آن گروهی باشید که قصد دارد کل ایام تعطیل را به بازی، ورزش و تحرک بگذرانند. شاید هم تنها به خواب و استراحت و احياناً بازی با تلفن همراه و رایانه فکر می‌کنید و یک زندگی کاملاً بی‌تحرک. اگر هم می‌خواهید به کلاس‌های کمک‌آموزشی بروید، در حقیقت با نشستن مداوم روی صندلی، بین افراد بی‌تحرک قرار می‌گیرید. به هر حال شما اگر اهل ورزش باشید، حتماً در شماره‌های گذشته این مجله متوجه شده‌اید که برای بهتر شدن برنامه‌های ورزشی و عملکردتان چه باید بکنید. اما اگر ورزش نمی‌کنید، باید مراقب مصدومیت‌هایی باشید که در انتظارتان هست. حداقل تلاش کنید که در این شرایط سالم بمانید!

۱ بزرگ‌ترین دردسرها گوش‌هایمان هستند. اما گوش‌ها، برخلاف آنچه بسیاری فکر می‌کنند، فقط به چشم ضرر نمی‌رسانند. اگر سر خود در نظر بیشتر ضرر آن‌ها را حس کنید، وزن خاص را برای فشاری که زاویه‌ای حدوداً ۶۰ درجه در برابر گوش‌های شما بیشتر می‌شود. (محاسبات ریاضی که بدن می‌آورد، از طرف جاذبه زمین، به همین خاطر لازم است، هر چند دقیقه یک بار نرمش‌های گردن را انجام دهید و زمان استفاده از گوشی را کمتر کنید. اگر حال و حوصله این کار را هم ندارید، حداقل گوشی را دقیقاً رو به روی خود بگیرید تا گردنتان کمتر خم شود.)

۲ خیلی از ما در خانه از دمپایی‌های لای انگشتی استفاده می‌کنیم که آن‌ها را فلیپ فلاپ (flip flop) می‌گویند. خیلی هم شیک هستند و به نظر نمی‌آید ضرری برای ما داشته باشند. اما همین که انگشتانمان را از حالت طبیعی خارج می‌کنند، می‌توانند به مرور موجب تغییر در راه رفتن، کوتاه شدن قدم‌ها، و کمر درد و پادرد شوند. چه باید کرد؟ از این مدل دمپایی استفاده نکنید. همین!



۵ خیلی از شما با مشکل اضافه وزن روبه‌رو هستید و بدبختانه حال و حوصله ورزش هم ندارید. در این شرایط چه باید بکنید؟ حتماً بارها این جمله را شنیده‌اید که: «این غذا را بخور، کالری دارد!» حالا به شما توصیه می‌کنیم: چیزهایی بخورید که کالری منفی دارند! بله، کالری منفی! منظور موادی هستند که بعد از خوردن، چنان سوخت و ساز آن‌ها در بدن کالری مصرف می‌کند که حتی از کالری که وارد بدنشان شده است، بیشتر خواهد بود. به همین خاطر خوردن آن‌ها جلوی چاقی را می‌گیرد. از جمله این مواد که در دسترس‌اند می‌توان به کرفس و آب کرفس، کلم بروکلی، فلفل قرمز، گوجه‌فرنگی، پیازچه، گل کلم، سیر، خیار، کاهو، و گریپ‌فروت اشاره کرد. پس در سالادتان از این سبزی‌ها استفاده کنید.



۳ ایستادن مداوم هم مفید نیست. اما ممکن است جایی باشید که مجبورید مدتی طولانی بایستید. مثلاً برای دیدن بازی برادر کوچک‌تر خود به زمین فوتبال رفته‌اید که او تمرین می‌کند. حتی در این شرایط هم سعی کنید هر چند دقیقه یک بار کمی جابه‌جا شوید، قدم بزنید یا حداقل زانوهای خود را کمی خم کنید.



۴ هر قدر زور داشته باشید، حتماً بارها شده است که باری سنگین‌تر از توان خود را بلند کنید. حالا می‌خواهد این بار، چند کتاب سنگین باشد که خریداری کنید. یا مثلاً خریدهای خانه باشد یا مثلاً یک گونی پر بوج برای کمک به مادر. حتی ممکن است کوله‌پشتی لب‌تاینتان حسابی سنگین باشد. در این گونه موارد به چند نکته دقت کنید: - حتماً تعادل را برقرار کنید. مثلاً اگر بار زیادی در دست دارید، آن‌ها را در دو کیسه جداگانه بگذارید؛ به طوری که سنگینی آن‌ها در دو طرف چپ و راست بدن‌تان یکسان باشد. - اگر کوله دارید، به هیچ عنوان از کوله‌هایی استفاده نکنید که از یک‌شانه آویزان باشند. - بهتر است از کوله‌ای استفاده کنید که به پشت‌تان آویزان شود. اگر هم شانه آویزان کنید و سعی کنید از هر دو شانه راست و چپ به نسبت مساوی استفاده کنید. - برای بلند کردن چیزها از روی زمین، به هیچ عنوان کمرتان را خم نکنید. این موضوع ربطی به وزن آن چیز ندارد. حتی اگر کنترل تلویزیون روی زمین بود، به جای اینکه کمرتان را خم کنید، زانوهایتان را خم کنید، حالت چمباتمه بگیرید و آن را از روی زمین بردارید. یادتان باشد، بسیاری از کسانی که در سنین بالا با مشکل دیسک کمر روبه‌رو شده‌اند، وقتی هم‌سن شما بوده‌اند، همین موضوع ساده را رعایت نکردند!



۶ فرق نمی‌کند که همراه با خانواده و ماشین خودتان به نشسته‌اید، یا اینکه زمان زیادی را جلوی رایانه و روی صندلی مخصوص سپری کرده‌اید. لازم است هر ۳۰ دقیقه یک بار بلند شوید و مدتی راه بروید. حتی اگر لازم است از صندلی راه بروید. قبل از کار با رایانه هم برای نشستن روی مدل‌های متفاوتی دارند. اما ویژگی اصلی همه آن‌ها این است که نمی‌گذارند روی صندلی قوز کنید و با قرار گرفتن در پشت کمر، از خم شدن کمرتان جلوگیری می‌کنند.

فیلم نامه بنویسی!

روح اله مالمیر

ویژگی‌های فیلم داستانی چیست؟

فیلم نامه و داستان دو نوع ادبی متفاوتند و اگر کسی مختصات هر یک از آن‌ها را به خوبی بشناسد، می‌تواند به دنیای آن ورود پیدا کند. شاید در عمل بتوان این قاعده کلی را گفت که هر داستان نویسی بالقوه فیلم نامه نویسی هم هست، اما کمتر دیده شده که یک فیلم نامه نویسی بتواند از جنبه سینما و تصویر رهایی یابد و داستانی درخور خلق کند.

فیلم داستانی براساس یک شخصیت و کنش اصلی شکل می‌گیرد. این نوع فیلم‌ها، همانند سایر فیلم‌ها، دارای نوعی روایت، یعنی آغاز، میانه و پایان هستند و می‌باید گره افکنی، گره کشایی، بحران، تعلیق و سایر عناصر داستانی در آن وجود داشته باشد. فیلم‌های داستانی معمولاً از نظر پایان بندی دو گونه هستند: پایان باز یا پایان بسته. ساختار فیلم‌های داستانی کلاسیک از ساختار درام ارسطویی تبعیت می‌کند و این گونه فیلم‌ها، معمولاً پایانی بسته دارند.

علی فرح بخش آبان ماه ۱۳۸۰ در استان گیلان، شهرستان سرسبز تالش به دنیا آمده است. فعالیت هنری او از سال ۱۳۹۴ با عضویت در «انجمن سینمای جوانان ایران» در دفتر تالش آغاز شد و بعد از شرکت در دوره‌های فیلم سازی انجمن، اولین فیلم خودش را در زمستان ۱۳۹۶ با عنوان «سقوط» کارگردانی کرد. او با این فیلم توانست رتبه سوم کشوری را در بخش دانش آموزان فیلم ساز در سی و ششمین دوره جشنواره فرهنگی و هنری به دست آورد.

فرح بخش بعد از فیلم کوتاه سقوط، در چهار فیلم کوتاه به عنوان دستیار کارگردان حضور داشت تا اینکه در سال ۱۳۹۷ دومین فیلم کوتاه خود را، با عنوان «زندگی به رنگ آتش»، نویسنده و کارگردانی کرد. این فیلم نیز رتبه دوم کشور را در «سی و هفتمین دوره جشنواره فرهنگی و هنری» و همچنین رتبه دوم کشوری در «هشتمین دوره جشنواره نوجوان سالم» کسب کرد و توانست به بخش دانش آموزی «چهل و نهمین جشنواره بین المللی فیلم رشد» راه یابد. او بعد از فیلم «زندگی به رنگ آتش» سومین فیلم کوتاهش به نام «عبادت» را کلید زد و این بار نیز رتبه اول کشوری در جشنواره «گلدسته سرو» را در استان گلستان از آن خود کرد.

■ در حال حاضر مهم ترین کار علی فرح بخش چیست؟

واقعیتش چون امسال در سال دوازدهم رشته ادبیات انسانی درس می‌خوانم و کنکور را به زودی پیش رو دارم، به شدت درگیر درس و کتاب و مدرسه هستم که به امید خدا بتوانم با موفقیت از سد کنکور عبور کنم.

■ و اگر امسال در کنکور قبول نشوی چه کار می‌کنی؟

هیچی، دوباره شروع می‌کنم و از اول می‌خوانم.

■ با این حساب مهم ترین آرزوی علی فرح بخش در حال حاضر ...؟

فعلاً مهم ترین آرزوی من موفقیت در کنکور سال ۱۳۹۹ است و اینکه خیلی دوست دارم تا جایی که توانش را دارم، رشته فیلم سازی را یاد بگیرم و بتوانم فیلم‌های خوب و مؤثری را نویسنده و کارگردانی کنم.

■ چطور شد که سر از فیلم سازی درآوردی؟

زمانی که در کلاس دهم درس می‌خواندم، معاون پرورشی مدرسه ما آمد و به من گفت که جشنواره ای برای دانش آموزان هست به اسم مسابقات فرهنگی و هنری. چون در آن سال من شعر و داستان می‌نوشتم، ایشان به من گفت اگر داستانی یا شعری داری، بیاور تا برایت ارسال کنم. من پرسیدم: جز این رشته‌ها رشته دیگری هم هست؟ او گفت رشته‌های عکاسی و فیلم سازی هم هست. من هم چون در انجمن سینمای جوانان تالش عضو بودم، به این فکر افتادم که فیلمی بسازم. خلاصه با چند نفر از دوستانم صحبت

کردم و فیلم نامه‌ای را آماده کردیم. نتیجه این شد که در چهار روز یک فیلم کوتاه ۱۰ دقیقه‌ای به نام «سقوط» کارگردانی کردم و توانستم اولین فیلمم را بسازم.

■ غیر از فیلم سازی رشته‌های هنری دیگری را هم تجربه کرده‌ای؟

رشته عکاسی و سازدهنی و ویالون را هم خیلی دوست دارم، ولی متأسفانه تا به حال جز عکاسی و فیلم سازی نتوانسته‌ام رشته دیگری را تجربه کنم.

■ خانواده‌ات با اینکه در کنار درس و مشق کار فیلم سازی هم می‌کنی، موافق هستند؟

خدا را شکر یکی از همراهان و حامیان اصلی و همیشگی من، خانواده‌ام بوده است و تا به این لحظه اگر موفقیتی کسب کرده باشم، فقط به خاطر همراهی خانواده‌ام است. همیشه از آن‌ها متشکر هستم و خواهم بود. امیدوارم که بتوانم زحمات و الطاف آن‌ها را جبران کنم.

■ از بین فیلم‌هایی که ساخته‌ای، کدام را بیشتر دوست داری؟

هر سه فیلمی که ساخته‌ام را دوست دارم، چون هر کدام از آن‌ها برای من تجربه خاص خودش را داشته است. ولی احساس می‌کنم که اگر فیلم نامه مناسب و تجربه‌های بیشتری داشتیم، فیلم‌های بهتر و قوی تری را می‌ساختیم.

■ کدام یک از فیلم‌هایت به جشنواره بین المللی فیلم رشد راه پیدا کرده است؟

فیلم «زندگی به رنگ آتش» در سال ۱۳۹۸.

■ چگونه با جشنواره فیلم رشد آشنا شدی؟

از طریق دوستانی که قبلاً فیلم‌هایشان را به این جشنواره ارسال کرده بودند.

■ به نظرت جشنواره‌هایی مثل فیلم رشد چه تأثیری بر وضعیت دانش آموزان دارد؟ اصلاً به نظرت این طور جشنواره‌ها مفید هستند؟

به نظرم جشنواره‌ها و مسابقه‌هایی مثل فیلم رشد و فرهنگی - هنری، از ضرورت‌های وزارت آموزش و پرورش هستند که از این طریق می‌توانند استعداد های دانش آموزان را در



بله، به امید خدا باز هم خواهیم ساخت.

■ با چه موضوع هایی؟

احتمالاً با موضوع اعتیاد، چون از قبل این موضوع فکرم را مشغول کرده بود. فیلم نامه ای هم با این موضوع نوشته ام که ان شاء الله بعد از کنکور خواهیم ساخت.

■ اگر اوقات فراغتی داشته باشی، کدام گزینه را

انتخاب می کنی؟

الف) تماشای فیلم ب) مطالعه کتاب ج) ورزش د) در کنار خانواده تماشای فیلم

■ چرا این گزینه را انتخاب می کنی؟

چون احساس می کنم یکی از مواردی که مرا آرام می کند، تماشای فیلم است و اینکه سینما را بسیار دوست دارم.

■ با این سه کلمه یک جمله ادبی بساز: کلاکت-

زندگی-روزنامه

زندگی مانند روزنامه ای است که هر روز با به هم کوبیدن کلاکتی، شماره ای جدید از آن چاپ می شود! پس برای هر روزت فیلم نامه ای جدید بنویس و با هدف زندگی کن!

■ الان دوست داری از چه کسانی تشکر کنی؟

از پدر و مادر عزیزم، استادان بزرگوارم، و دوستان و عزیزانی که در هر لحظه برای قدم های پیش رو تشویقم کردند و هر زمان که احساس ناامیدی کردم، مرا دلگرم کردند و برایم قوت قلب بودند. امیدوارم همیشه سلامت و خندان باشند.

■ و آخرین حرف علی برای دانش آموزانی

که دوست دارند فیلم بسازند، چیه؟

هر دانش آموزی که دوست دارد هنرمندی توانمند شود، باید غرور و حسادت را کنار بگذارد و فقط برای موفقیت خودش تلاش کند. از نظر من، هر فردی برای موفقیت یک راه دارد و آن هم تنها تلاش است. موفقیت ها را پشتکار داشتن نگه می دارد و زمانی از دست خواهند رفت که فرد دچار غرور کاذب شود. همان طور که شاعر می گوید:

تواضع سر رفعت افزا دت

تکبر به خاک اندر انداز دت

«باشگاه استعدادیابی دانش آموزان ایرانی» برای

نفرات برتر جشنواره های کشوری تشکیل دهند، تا استعدادهایی را که از طریق این جشنواره ها کشف کرده اند، عضو آن باشگاه کنند و بتوانند از توانایی های آن ها در مواقع نیاز استفاده کنند، خیلی پیامدهای خوبی برای آموزش و پرورش و خود دانش آموزان خواهد داشت.

■ این جمله را برای ما کامل کن: یک فیلم خوب دانش آموزی باید ...

ایده و فیلم نامه ای مناسب برای دانش آموزان داشته باشد و با برنامه ساخته شود.

■ در دوران مدرسه ات چه کسی در ساخت فیلم

بیشتر از بقیه کمک می کرد؟

معاون پرورشی مدرسه، هم کلاسی ها و دوستان نزدیکم.

■ کدام معلم دوران مدرسه ات را هنوز دوست

داری؟ و اسه چی؟

دبیر ادبیات و عربی سال دوازدهم خودم را بسیار دوست دارم، چون این عزیزان هم خوش اخلاق هستند و هم در درسی که تدریس می کنند، علم کافی دارند. این موضوع باعث می شود آن درس ها برای دانش آموز شیرین باشد.

■ ضرب المثلی بگو که در آن کلمه فیلم باشد.

اون وقت حلقه فیلم تو دوربین عکاسی جا نمی رفت، نخ به خودش می بست!

■ بین شکل های هندسی فکر می کنی به کدام شکل

شبیه تری؟ چرا؟

فکر می کنم به دایره شبیه تر باشم، چون خیلی سخت می شود جلوی تلاشم را گرفت و همیشه می چرخم تا به هدفم برسم. بیش از اندازه فعال و پیگیر نتیجه و اتمام یک موضوعی می شوم و تا آن کار را تمام نکنم، از تلاش دست برنمی دارم.

■ باز هم درباره فیلم

بسازی؟

رشته های گوناگون کشف و شکوفا کنند. یکی از دلایل پیشرفت و موفقیت بنده در فیلم سازی هم حضورم در جشنواره ها و مسابقات دانش آموزی بوده است که از همه مسئولان این مسابقات و جشنواره ها واقعا تشکر می کنم.

■ به عنوان یک دانش آموز فیلم ساز چه توقعی از این جشنواره ها داری؟

به نظر بنده اگر جشنواره های مربوطه، نهادی جداگانه و زیر نظر آموزش و پرورش، با عنوان





جدال یا مذاکره

■ مهتاب فردی
جوان بودن کار ساده‌ای نیست. تو در جست‌وجوی مسیر واقعی زندگی‌ات هستی. افکار و عقاید مختلف را زیر و رو می‌کنی تا در نهایت آنچه را که به دلت می‌نشیند، نگه داری. ممکن است در این راه به‌طور موقت و یا دائمی به نتایجی متفاوت از خانواده و اطرافیان برسیدی و در اهداف، سبک زندگی، معاشرت با دیگران، ظاهر و ... با آن‌ها به اختلاف نظر برسی. نمی‌توانی انتظار داشت که آدم‌ها درباره همه چیز هم‌نظر باشند. بنابراین تعارض بخش طبیعی و حتی سالمی از روابط است و زمانی ایجاد می‌شود که آدم‌ها به خاطر ارزش‌ها، باورها و هدف‌هایشان با هم توافق نداشته باشند. اما اگر به درستی مدیریت نشود، می‌تواند به روابط آسیب بزند. مهارت حل تعارض به ما کمک می‌کند، شناخت بهتری از آدم‌ها داشته باشیم و تعارض‌ها را با روش خیرخواهانه‌ای مدیریت کنیم.

خودم می‌دونم که چی می‌خوام؟

آگاهی هیجانی کلید داشتن روابط سالم است. وقتی تعارض نیازهای عمیق احساسات قوی ما برانگیخته می‌شوند. اگر ندانیم که چه احساسی داریم و چرا آن را تجربه می‌کنیم، نمی‌توانیم اختلاف نظر را حل کنیم. شاید فکر کنی درک احساسات کار ساده‌ای است، ولی ما معمولاً هیجان‌های مثل خشم، ترس و غم را انکار می‌کنیم. یا روی همه آن‌ها اسم «ناراحتی» می‌گذاریم. ترس توانایی ما در مدیریت تعارض‌ها به میزان تماس ما با احساسات بستگی دارد. باید داشته‌ایم که حرفی را بزنیم و بعد احساس پشیمانی کنیم. همه ما این تجربه را برای ابراز نظر و خواسته‌ها، اول موقعیت را توصیف کنیم و سپس احساسمان را بگوییم. با این روش بدون متهم کردن دیگران، از احساس خودمان صحبت کرده‌ایم. مثلاً: «من احساس ناامیدی می‌کنم، وقتی منو جدی نمی‌گیری یا وقتی نظر منو نمی‌پرسی.» و یا: «من عصبانی می‌شم، وقتی اسمم رو محترمانه صدا نمی‌کنی.» به جای اینکه بگوییم: «تو اعصاب منو خرد می‌کنی.»

معجزه گوش کردن

● حتماً تا به حال با کسانی برخورد کرده‌ای که وقتی دیدگاهشان با دیگران فرق دارد، می‌کوشند نظر آن‌ها را اصلاح کنند و نشان دهند حرف خودشان درست است، نه حرف آن‌ها. در نهایت هم نظری را که فکر می‌کنند اشتباه است، نه می‌شنوند و نه هرگز می‌پذیرند. همه ما به تجربه می‌دانیم که متقاعد کردن دیگران به اینکه اشتباه فکر می‌کنند، چقدر کار سخت و بیهوده‌ای است. اما گوش کردن به خودمان و دیگران این فرصت را می‌دهد که درک بهتری از نیازهایمان داشته باشیم: به دلایلی که طرف مقابل برای نگرانی‌اش می‌گوید، گوش بده و او را تشویق کن به صحبت‌هایش ادامه دهد. مثلاً: «می‌خوام بدونم چی ناراحتت کرده؟» یا: «می‌شه بیشتر توضیح بدی؟»

● مطمئن شو دقیقاً منظور او را متوجه شده‌ای و می‌توانی از دید او به موضوع نگاه کنی.

● به‌طور خلاصه صحبت‌های او را تکرار کن و از او بپرس که آیا به درستی دیدگاهش را درک کرده‌ای یا نه.

چاشنی همدلی: گاهی تنها چیزی که باعث شکل گرفتن تعارض و کج خلقی آدم‌ها می‌شود، نیاز به درک شدن و همدلی است. همدلی یعنی اینکه بتوانیم از دید دیگران به موضوع‌ها نگاه کنیم. برای همدلی کردن باید شنونده خوبی باشیم. متوجه باشیم که طرف مقابل در چه موقعیتی قرار گرفته‌است، چه احساسی دارد و بعد این را به زبان خودمان به او بگوییم. مثلاً: «وقتی زنگ زدی و من جواب ندادم نگران شدی، چون فکر کردی ممکنه برام اتفاق بدی افتاده باشه.»

فوت‌های کوزه‌گری

- **خونسرد باش.** آرامش باعث می‌شود نظر طرف مقابل را درک کنی و دیدگاه خودت را دقیق و به دور از هیجان‌زدگی بگویی. اگر آمادگی صحبت کردن نداری، آن را به وقت دیگری موکول کن.
- **زبان بدن را درست کم بگیر.** مثلاً برقراری ارتباط چشمی موقع صحبت کردن و تن صدایی که نه خیلی بلند باشد و نه خیلی آهسته، تأثیر مثبتی دارد. حالت چهره هم باید طوری باشد که نشان دهد مشتاق شنیدن صحبت‌هایش هستی.
- **روی یک مسئله تمرکز کن.** اگر پای اختلافات قبلی را هم به میان بیاوری، نمی‌توانی به راه‌حل مناسبی برسی.
- **انرژی و زمانت را برای اختلاف‌نظرهای کم‌اهمیت هدر نده.**
- **در یک محیط خصوصی و دور از هیاهو با او گفت‌وگو کن؛** نه در مقابل دیگران.
- وقتی که مذاکره به نتیجه نمی‌رسد و چاره‌ای جز قبول اختلاف نظر نداری. وجود آن را بپذیر.

پیش‌فرض‌های خطرناک!

بعضی پیش‌فرض‌ها خطرناک‌اند. مثلاً اعتقاد به اینکه تعارض در رابطه چیز خوبی نیست! یا کسی که فکر می‌کند همیشه باید حرف خودش را به کرسی بنشانند و تعارض را مثل یک زمین مسابقه می‌بینند که همیشه باید برنده از آن خارج شود، پیش‌فرض درستی ندارد. این پیش‌فرض‌ها مانع از آن می‌شوند که خیرخواهانه پای میز مذاکره بنشینیم و به دنبال نتایج منصفانه باشیم.

طبیعی است که گاهی فکر کنی، دیگران ارزش‌های تو را زیر پا گذاشته‌اند و عصبانی شوی. اما جنگیدن بهترین راه‌حل تعارض نیست. ما وقتی آشفته می‌شویم، به سختی می‌توانیم نیاز واقعی‌مان را بیان کنیم. بنابراین وقتی با آدم‌های مهم زندگی‌مان اختلاف نظر داریم، باید روش مناسبی را برای حل تعارض انتخاب کنیم و مراقب روابطمان باشیم.



شاعرماه



عشق علی

از بیابان بوی گندم مانده است
عشق روی دست مردم مانده است
آسمان بازیچهٔ توفان ماست
ابر نعل آه سرگردان ماست
باز هم یک روز توفان می‌شود
هر چه می‌خواهد خدا آن می‌شود
می‌روم افتان و خیزان تا غدیر
بادها می‌نوشم از جوشن کبیر
آب زمزم در دل صحرا خوش است
باده نوشی از کف مولا خوش است
فاش می‌گویم که مولایم علی‌ست
آفتاب صبح فردایم علی‌ست
هر که در عشق علی گم می‌شود
مثل گل محبوب مردم می‌شود
تا علی گفتیم زبان آتش گرفت
پیش چشمم آسمان آتش گرفت
آسمان رقصید و بارانی شدیم
موج زد دریا و توفانی شدیم

یاعلی گفتیم

بغض چندین سالهٔ ما باز شد
یا علی گفتیم و عشق آغاز شد
یا علی گفتیم و دریا خنده کرد
عشق ما را باز هم شرمند کرد
یا علی گفتیم و گل‌ها وا شدند
عشق آمد قطره‌ها دریا شدند
یا علی گفتیم و توفانی شدیم
مست از آن دستی که می‌دانی شدیم
یاعلی گفتیم و توفان جان گرفت
کوفه در تزویر خود پایان گرفت
کوفه یعنی دست‌های ناتنی
کوفه یعنی مردهای منحنی
کوفه یعنی مرد آری مرد نیست
یا اگر هم هست صاحب درد نیست
عده‌ای رندان بازاری شدند
عده‌ای رسوایی جاری شدند
آن همه دستی که در شب طی شدند
ابن ملجم‌های پی‌درپی شدند
از سکوت و گریه سرشارم علی
تا همیشه دوستت دارم علی

محمود اکرامی فر متولد ۱۳۳۸ در «اسفراین» خراسان است. وی دانش‌آموختهٔ دانشگاه فردوسی مشهد و دانشگاه تهران است و پس از اخذ دانش‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود از دانشگاه آزاد اسلامی به تاجیکستان رفت و دکترای ادبیات فارسی را در رشتهٔ مردم‌شناسی از آکادمی علوم این کشور دریافت کرد.

اکرامی فر بیشتر به‌عنوان شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار شناخته می‌شود و دبیری دومین دورهٔ جشنوارهٔ بین‌المللی شعر فجر، داوری جشنواره‌های مختلف گوناگون و مجری‌گری برنامه‌های ادبی نیز در فهرست فعالیت‌های وی دیده می‌شوند. از نوجوانی شعر می‌سرود تا اینکه بعد از سال ۱۳۶۸ شعر برایش جدی شد. او غالباً در جلسه‌های شعری با حضور مصطفی محدثی خراسانی، سیدعبدالله حسینی، محمد کاظم کاظمی و ... شرکت می‌کرد. یکی از ماندگارترین شعرهای او با مصرع «یاعلی گفتیم و عشق آغاز شد» است که بیشتر مخاطبان او را با این شعر می‌شناسند. او در زمینهٔ شعر آیینی، دفاع، مقدس، انقلاب و عاشقانه نیز شعرهایی دارد و در کنار قلب‌های کلاسیک، در زمینهٔ شعر سپید و نیمایی نیز تجربه‌های موفقی داشته است.

بخشی از آثار منتشر شده از این شاعر عبارت‌اند از: اصول ارتباطات جمعی؛ گریه کردن کم آرزویی نیست؛ ما با سلیقهٔ مردم پیر می‌شویم؛ بهارانه‌ها؛ ترجمهٔ شعر تاجیکی؛ این کتاب اسم ندارد؛ و ... چند شعر از این شاعر را در ادامه با هم می‌خوانیم:

امتداد مهربانی

ای مردم! ای آوازهای منتشر در باد!
من هم شما را دوست دارم، هر چه بادا باد

چیزی شبیه عشق و اندوه شما عمری‌ست
از بیت بیت شعرهایم می‌کشد فریاد

در یادتان مانده‌ست آیا روزهایی را
کز خنده‌ها تا بید... حتی بید گل می‌داد؟

آن روز من هم سیب بودم سیب سرخی که
با احترام از شاخه در پای شما افتاد

من امتداد مهربانی‌هایتان هستم
ای چشم‌های روشن من! خانه‌تان آباد

یک در پنج

من نمی گویم زبان کن یا به فکر سود باش
ای ز فرصت بی خبر، در هر چه هستی زود باش
بیدل عظیم آبادی

جهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار
نیافتم که فروشند بخت در بازار
عرفی

منعمان را حرص زر باقی است تا روز شمار
تشنه آخر تشنه خیزد گر کشد دریا به خواب
میر افضل سرخوش

پنجه اهل سخا بر جانب دست گدا
وقت رفتن غنچه است و وقت برگشتن گل است
ملا شیدا

هر آن چیز کان زی تو نبود نکو
به دیگر کسانش نکن آرزو
سعدی



در آینه

تو خاک می خوری بر دیوار
پیراهنت خاک می خورد در گنجه
خاک مرا می خورد در این اتاق
شاعر در شعر بالا سه تصویر را با مخاطب در میان می گذارد. تصویر
خاک خوردن قاب عکسی بر دیوار، بی آنکه نامی از قاب عکس
بیاورد. خاک خوردن پیراهنی در گنجه. هدف شاعر در این شعر
سفر بوده است ولو به معنای سفری ابدی که مسافر این شعر هرگز
از آن باز نخواهد گشت. شاعر در این شعر در سه سطر تنها با ارائه
سه تصویر مفهوم خویش را به خوبی منتقل می کند. شعر بالا از
حمیدرضا شکارسری، شاعر و منتقد است.

پلی برگشته

رمضان رفت و ندانم که ز ما بد خشنود
یا نه! اندیشه آن ذوق دل ما بر بود؟
عمل ما اگر این است که ما می بینیم
نرود ماه مبارک زیر ما خشنود
از شب قدر ندانیم نشانی جز نام
چشم آلوده ما محرم آن حال نبود
جان از آتش نبرد خواجه که از مطبخ او
نیست در دیده درویش نصیبی جز دود
روژه آن راست مبارک که ز طاعت شب و روز
او نیاسود و فقیر از کرمش می آسود

شعر بالا درباره ماه رمضان از همام تبریزی، از شاعران نام آور
قرن های هفتم و هشتم قمری است. شاعر در این شعر از رفتن
رمضان با اندوه و نگرانی یاد می کند و نگران آن است که مباد
ماه رمضان از او ناخشنود رفته باشد و افسوس می خورد.



سرپناه عشق

ای سجود باشکوه وای نماز بی نظیر
ای رکوع سربلند وای قیام سر به زیر
در هجوم بغض‌ها ای صبور استوار
در میان تیرها ای شکست‌ناپذیر
شرع را تو رهنما عقل را تو رهگشا
عشق را تو سر پناه مرگ را تو دستگیر
فرش آستانه‌ات بوریایی از کرم
تخت پادشاهی‌ات دستباقی از حصیر
کاش قدر سال بود آن شب سیاه و تلخ
آسمان تو غافلی زان طلوع ناگزیر
بعد از او نه من نه عشق از تو خواهیم ای فلک :
یا ببندی‌ام به سنگ یا بدوزی‌ام به تیر
دست بی‌وضو مزین بر ستیغ آفتاب
آی تیغ بی‌حیا شرم کن وضو بگیر
لختی ای پدر درنگ پشت در نشسته‌اند
رشته‌های سرد اشک کاسه‌های گرم شیر ...

سعید بیابانکی

این خبر را برسانید

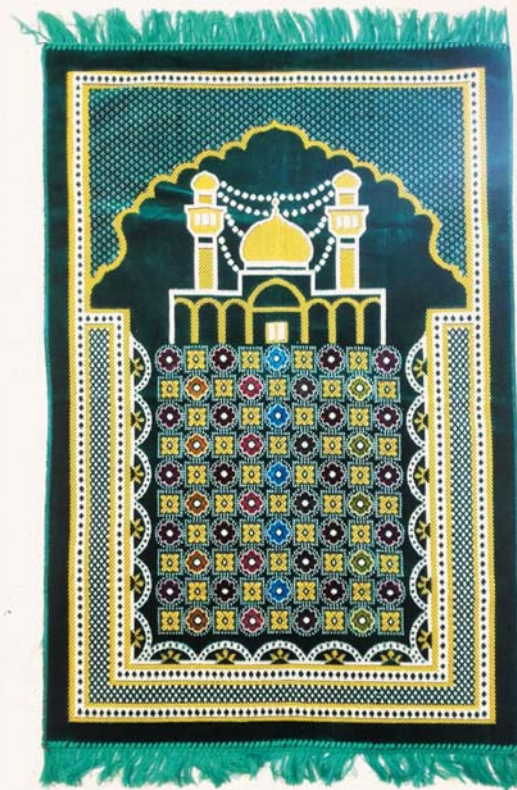
شده نزدیک‌تر از قبل شهادت به علی
اقتدا کرده به همراه جماعت به علی
با سر تیغ جداکردنشان دشوار است
بس که چسبیده در این لحظه عبادت به علی
فرق شمشیر عرب با همه در یک چیز است
به عقب خم شده از شرم اصابت به علی
لااقل قاتل او بر سر پیمانش ماند
لااقل داشت از این حیث شباهت به علی
درد اینجاست که در دست دگر خنجر داشت
هر که آمد بدهد دست رفاقت به علی
رنگ رو زرد، عبا سرخ، نبوشد شاهی
مثل این جامه که پوشاند سیاست به علی
روزگاری همه از تیغ دو دم می‌گفتند
افتخارش به عرب ماند، جراحت به علی!
کاسه شیر و دستان یتیمی لرزان
این خبر را برسانید سلامت به علی

محمدحسین ملکیان

شب قدر

شب قدر است، شود سال دگر زنده نباشی
سعی کن ای پسر خوب که شرمنده نباشی
دختر خوب! تو کم از پسر خوب چه داری؟
سعی کن پیش برادر که سرافکنده نباشی
بنده منتخب حضرت رحمان که نبودی
می‌شود حداقل بنده یک بنده نباشی...
- پدرم! حرف شما خوب، ولی می‌شود آیا
این قدر خشک و نصیحتگر و یک‌دنده نباشی؟
فکر پرونده مایی؟ دمتان گرم، ولی ما
نگرانیم شما «فاقد پرونده» نباشی
شب قدر است، تو صد سال دگر زنده بمانی
و به شطرنج جهان، مهره بازنده نباشی
صد شب قدر دگر می‌رسد و می‌رود اما
اوج شرمندگی این است که شرمنده نباشی

محمدکاظم کاظمی





آسمان در دست توست

شک ندارند که تو پاک و بهار آمیزی
مثل نور از دل هر روزنه، روح انگیزی
حرجی نیست به این مردم خواب آلوده
که ندارند به جز کینه و نفرت چیزی
دشنه‌ها تشنه بوسیدن ثارالله‌اند
خوب می‌دانی و از سجده نمی‌پرهیزی
شب معراج محمد شده؛ ماه رمضان
باید از سجده خونین شده‌ات برخیزی
از رخ پنجره‌ها رنگ پریده، برخیز!
اشک بر گونه آینه چکیده، برخیز!
وای از بغض زمین و شب و بی‌خوابی‌ها!
وای از گریه بی‌وقفه مرغابی‌ها!
بعد سی سال پر از درد، چه آمد به سرت؟
نفسی تازه کن ای مرد! چه آمد به سرت؟
پشت قرآن به تو گرم است؛ به عدل و داد
سوره فجر به فریاد لب‌المرصادات
آسمان جا شده در دست پر از پینه تو
عرش، پنهان شده در سینه بی‌کینه تو
چاه‌ها! خارها! فُزْتُ و رب الکعبه
آه‌ها! دلهره‌ها! فُزْتُ و رب الکعبه

حسنا محمدزاده

چون رود جاری

همواره از شوق وصل دلدار خود بی‌قراری
در دیده و دل به جز او تصویر دیگر نداری
خشم خداوند و مهرش جمع‌اند در قامت تو
در روز چون کوه محکم در شب چو رودی و جاری
آنان که دیدند گفتند چون کوه بودی ولی ما...
هرگز ندیدیم حتی کوهی به این استواری
ساقی دوباره بریز از خم غدیرت به جانم
تا یاعلی گویم و باز از سر بگیرم خماری
گاهی به دوش رسولی گاهی به دوش یتیمی
اینست رسم بزرگان در مکتب عشق، آری
آموختند از مرامت در حد و اندازه خود
یعقوب‌ها بی‌قراری ایوب‌ها بردباری
آخر تو را مژده وصل از سوی دلدار آمد
گفتا به پایان رسیده دوران چشم‌انتظاری
حین نمازت خوارج با تیغ قرآن گشودند
دیدند این‌گونه آمد تفسیر آن، رستگاری

حسن زرنقی





اهلش نیستم!

جرئت کی خوب و کی بد است؟

■ لیلا سلیقه دار

مهارت جرئت‌ورزی یعنی توانایی بیان افکار، احساسات و عقاید خود به صورت مستقیم، صادقانه و متناسب، به شکلی که به حقوق خود و دیگران صدمه‌ای نرسانید. این توانایی که بخش عمده‌ای از مهارت ارتباط مؤثر را تشکیل می‌دهد، کمک می‌کند تا با غلبه بر خجالت، دیدگاه خود را به دیگران ابراز و در مواقع لازم با تقاضای نامناسب آن‌ها مخالفت کنیم.

انواع رفتار جرئتمندانه

نه گفتن

هنگامی که گفتن نه یا بله در مقابل درخواست دیگران، به اختیار خود انسان باشد، جرئتمندانه است. هرگاه در مقابل درخواست غیرموجه و نابجای دیگران به دلیل رودربایستی یا ترس یا هر دلیل دیگری، نتوانیم با جرئت مخالفت کنیم، دچار آسیب‌های زیادی می‌شویم. گاهی قبول درخواست دیگران خلاف مهارت و دانش فرد است. گاهی درخواست دیگران برخلاف علاقه‌ها، معیارها یا اعتقادات دینی و ارزشی ماست. یک بار که ایرادی ندارد، طوری نیست، بچه نباش!

روش‌های گوناگونی برای نه گفتن وجود دارند:

۱. نه گفتن: نه، نمی‌خواهم! ۲. تغییر دادن موضوع: راستی فردا امتحان داریم؟ ۳. دلیل آوردن: کاری را که بلد نیستیم، نباید انجام بدهیم. ۴. ایجاد احساس شخصیت مهم‌تر در طرف مقابل: از تو انتظار نداشتم، چنین پیشنهادی به من بدهی. ۵. ارائه پیشنهاد بهتر: حاضرم با شما در کلاس باشم، ولی این کار را انجام نمی‌دهم. ۶. یادآوری قانون خانواده خود: خانواده من با چنین کاری موافق نیستند. ۷. بیان موضوع در قالب شوخی: من و این کارها ...! ۸. دور شدن از موقعیت (وقتی خیلی اصرار می‌کنند ترک موقعیت بهتر است). ۹. معذرت‌خواهی: ببخشید، ولی من این کار را انجام نمی‌دهم. ۱۰. تشکر و قدردانی: ممنون که فکر کردید این کار از من برمی‌آید، ولی نمی‌خواهم انجامش بدهم.

درخواست جرئتمندانه یکی از شرایط مناسب برای جرئت‌ورزی، هنگام نیاز به کمک دیگران است. برای این کار کافی است از دیگران بخواهید، در انجام کار مورد انتظارتان به شما کمک کنند. بیان این درخواست اهمیت زیادی دارد، اما نوع بیان آن نیز کم‌اهمیت نیست. رعایت احترام و ادب و داشتن حالت خواهش در بیان، تأثیرگذار است. نباید این احساس در طرف مقابل ایجاد شود که درخواستی غیرعادلانه یا از روی اجبار و زورگویی دارید. استفاده از کلمه‌هایی مانند لطفاً، خواهش می‌کنم، ممکن است، و مواردی از این قبیل، توصیه می‌شود.

از سوی دیگر به این نکته توجه کنید که ممکن است پاسخ همه درخواست‌ها مثبت نباشد. رفتار جرئتمندانه به شما یاد می‌دهد که رعایت برخی نکات اصولی، موجب نشاط درونی و تقویت اعتمادبه‌نفس می‌شود؛ حتی اگر کسی به درخواستتان پاسخی ندهد. بیان جرئتمندانه علاوه بر درخواست چیزی از دیگران و یا رد کردن درخواست آنان، گاهی لازم است احساس و افکار تشکرآمیز را به راحتی بیان کنید. برای مثال، وقتی کسی خدمتی برای شما انجام می‌دهد، بهتر است با عبارتی ساده از او تشکر کنید. ممکن است بخواهید دعوت کسی را رد کنید، در این صورت می‌توانید ابتدا از او تشکر کنید و سپس با احترام بگویید که نمی‌توانید به دعوتش پاسخ مثبت بدهید.

گاهی از نتایج کاری که دیگران برای شما انجام داده‌اند، راضی نیستید. در این وضعیت، تشکر و قدردانی شما از تلاش آن‌ها می‌تواند انگیزه ادامه کار یا اصلاح امور را در دیگران تقویت کند.

انتخاب کنید

در صورتی که برای داشتن رفتار جرئتمندانه تلاش کنید، علاوه بر تقویت احساس مثبت در خود، موجب می‌شوید که دیگران هم شما را فردی صریح و صادق بدانند. از طرف دیگر، نداشتن رفتارهای جرئتمندانه پیامدهای منفی بسیاری دارد؛ از جمله: افسردگی، عصبانیت از خود و دیگران، احساس درماندگی، ناامیدی و نداشتن کنترل در زندگی، اضطراب و خشم، و گاهی نیز مشکلات جسمانی، مانند سردرد، زخم معده و فشار خون بالا. حالا تصمیم با شماست که بین جرئت‌ورزی و عکس آن، یکی را انتخاب کنید.

همه جا جرئت خوب نیست!

در بعضی شرایط بهتر است از رفتار جرئتمندانه استفاده نکنید: ۱. زمانی که در موقعیت حساسی قرار دارید. مثلاً وقتی فرد آسیب‌دیده‌ای از شما درخواست کمک دارد، بهتر است نه گفتن را کنار بگذارید و به کمکش بشتابید.

۲. زمانی که طرف مقابل شما در شرایط روحی مناسبی قرار ندارد. برای مثال، وقتی با فردی که بسیار عصبانی است و حرکات غیرعادی از خود نشان می‌دهد روبه‌رو می‌شوید، بهتر است اصول درخواست جرئتمندانه را کنار بگذارید تا مشکلی به این وضعیت اضافه نشود.



دزدان آب

■ ملیحه ظریف

در کلاس را بسته بودند، اما قیل و قالشان صد تا در لازم داشت. به اندازه یک دفتر چهل برگ موشک رو هوا بود. آن‌هایی هم که در موشک‌پرانی شرکت نداشتند، لطیفه می‌گفتند و می‌خندیدند. این‌طوری بود که هیچ‌کدام حواسشان به هیچ‌جا نبود. مجید حسینی فریاد زد: «بریا!»

انگار کسی کلید را زد: همه چرخیدند به سمت در کلاس و خشکشان زد. در همچنان بسته بود و فقط **مجید حسینی** نیش‌اش تا بناگوش باز بود.

دوباره یکی کلید را زد و حمله کردند به مجید حسینی.

او دوید به سمت در کلاس و به محض باز کردن در، با آقای ناظم سینه به سینه شد. کلید را زدند: همه روی نیمکت‌ها نشستند. فقط مجید حسینی جلوی در خشکش زده بود.

– جایی تشریف می‌بردید؟

مجید حسینی که زبانش بند آمده بود، یکی دو قدم عقب‌نشینی کرد و گفت: «آقا اجازه! ما می‌گفتیم شلوغ نکنید، می‌خواستند چهل مشتمان کنند.»

ناظم با دقت به بچه‌ها نگاه کرد. همه سرها پایین بود و به نظر می‌رسید بچه‌های مؤدبی باشند. او دو بار عرض کلاس را رفت و برگشت. وسط کلاس ایستاد و پرسید: «این زنگ چی دارید؟»

یکی از ته کلاس گفت: «انشا.»

آقای ناظم که دست‌هایش را پشتش قلاب کرده بود، پرسید: «نوبت کیه انشا بخونه؟»

همه مجید حسینی را نشان دادند.

– آقا مجید حسینی.

– آقا این خبر چینه.

ناظم صدایش را کمی بالا برد.

– خیلی خب بسه!

بعد به مجید حسینی گفت: «انشات رو بیار بخون.»
مجید حسینی گفت: «آقا به خدا ما تازه انشا خونديم.»
ناظم با تحکم گفت: «برو دفترت رو بیار، انشات رو بخون.»
مجید حسینی دفترش را برداشت و رفت روبه‌روی بچه‌ها ایستاد. همه زیرجولکی می‌خندیدند.
– موضوع انشاتون چی بوده؟
مجید حسینی گفت: «اسراف آب.»
آقای ناظم گفت: «بخون.»

مجید حسینی زیر لب گفت: «چشم آقا.» و بعد شروع به خواندن کرد.
– سال ۱۴۲۰ است. من تازه چهل ساله شده‌ام، ولی به نظر هشتاد ساله می‌آیم. کلیه‌هایم کاملاً بیمارند و درد شدیدی را تحمل می‌کنم. دکترها می‌گویند به خاطر این است که مایعات به اندازه کافی نمی‌نوشم. به من گفته‌اند زیاد زنده نخواهم ماند. امروز من پیرترین فرد جامعه هستم.

یادم می‌آید وقتی پانزده ساله بودم، زندگی کاملاً متفاوت بود. جاهایی به نام پارک وجود داشت؛ پر از درخت. حتی یادم می‌آید برخی از خانه‌ها باغچه داشتند. من می‌توانستم حمام بروم. یادم می‌آید یکبار نزدیک یک ساعت در حمام ماندم. حالا ما باید خودمان را با دستمال‌های مرطوب و روغن مخصوص تمیز کنیم.

امروز همه باید موهایمان را از ته بترائیم، چون تمیز نگه‌داشتن موی بلند آب و شامپو لازم دارد. باید با چیزی شبیه شیشه‌پاک‌کن سرمان را تمیز کنیم. یادم می‌آید وقتی شش هفت ساله بودم، پدرم ماشینش را با شیلنگ آب می‌شست. گاهی وقت‌ها دو ساعت شیر آب باز بود، اما امروز کثافت از سر و روی ماشین‌ها می‌بارد. اگر ماشین کسی تمیز باشد، همه به او حمله می‌کنند. به فکر دیگران نیست.

یادم می‌آید وقتی کلاس پنجم دبستان بودم، دریای خزر، دریای ارومیه، سد کرج و سد لتیان پر از آب بود، اما امروز دریای ارومیه نم‌کزار شده و دریای خزر در محاصره کامل است. آن وقت‌ها از رادیو و تلویزیون اخطار می‌کردند: «آب را هدر ندهید... در مصرف آب صرفه‌جویی کنید...»، ولی هیچ‌کس توجه نمی‌کرد. می‌گفتیم این همه آب مگر تمام خواهد شد؟

امروز همه رودخانه‌ها، سدها، برکه‌ها و آب‌های زیرزمینی خشک شده‌اند و آب دریا چنان آلوده شده است که دیگر قابل استفاده نیست. منظره‌های زیبای اطراف شهرها و روستاها کاملاً به بیابان تبدیل شده‌اند؛ بیابان‌های بی‌انتهای.

این روزها علت مرگ، خشکی پوست، از کار افتادن کلیه و ورم روده است و همه این‌ها به دلیل بی‌آبی است.



بین رفته است. به جای کولاک برف، توفان شن می‌وزد. کاش آن روزها مردم هشدارهای حفظ محیط‌زیست را جدی می‌گرفتند. گاهی دستم را روی سر بی‌موی دخترم می‌کشم و برایش از زیبایی جنگل می‌گویم؛ از باران، از گل‌ها، از لذت شیرجه زدن در آب، از ماهی گرفتن در رودخانه. از اینکه هر قدر دلمان می‌خواست، می‌توانستیم آب بنوشیم. از اینکه مردم همه سالم بودند و می‌توانستند با صدای بلند بخندند.

او از من می‌پرسد: «پدر، چرا دیگر آب نیست؟» انگار چیزی در گلویم مانده است. نمی‌توانم جوابش را بدهم. احساس گناه می‌کنم، چون من هم یکی از آن‌هایی بودم که محیط‌زیست را تخریب کردند و هشدارها را جدی نگرفتند.

من از نسلی هستم که می‌توانست با کمی دقت آینده را برای فرزندان خود حفظ کند و جلوی این تغییر را بگیرد. از نسلی که با سهل‌انگاری آینده را از بین برد.

این روزها فرزندانمان تاوان سهل‌انگاری ما را می‌دهند. و چه دردناک است که در مقابل چشمان پدر و مادرهایشان زرد می‌شوند، خشک می‌شوند و بدون اشک گریه می‌کنند. ما باید قبل از آنکه زمین به این نقطه بدون بازگشت برسد، کاری می‌کردیم.

ای کاش می‌توانستم به عقب برگردم و به انسان‌ها بگویم چه آینده‌ای در انتظار آن‌ها و فرزندان‌شان است. به آن روزی برگردم که هنوز فرصت بازگشت برای زمین وجود داشت؛ فرصت تغییر آینده؛ فرصت حفظ محیط‌زیست. کاش می‌توانستم به آن‌ها بگویم: «هشدارها را جدی بگیرید!»

انشا که تمام شد، آقای ناظم گفت: «آفرین انشای خوبی بود. به عنوان جایزه می‌توانی چند تا از هم کلاسی‌هات رو انتخاب کنی کلاس رو تمیز کنی.» مجید حسینی گفت: «آقا ما نمی‌تونیم این کار رو بکنیم. این‌ها از آب‌قاپ‌ها بدترند.»

آقای ناظم گفت: «خیلی خب. حالا من و آقای حسینی اینجا می‌ایستیم و تماشا می‌کنیم ببینیم چطوری کلاس رو تمیز می‌کنید؛ بدون سروصدا.» کلید را زدند و بچه‌ها مشغول جمع کردن کاغذها شدند. ناظم در همان حال برایشان حرف هم می‌زد.

— کاغذ از درخت درست می‌شه، درخت برای اینکه درخت بشه، آب لازم داره. وقتی کاغذ حروم می‌کنید، یعنی دارید آب حروم می‌کنید. این طور نیست آقای حسینی؟

مجید حسینی گفت: «بله آقا، صد در صد درسته.» بچه‌ها فقط می‌توانستند نگاه‌های تهدیدآمیز به او بکنند، اما او اهمیت نمی‌داد.

همه کارخانه‌ها و صنایع تعطیل شده‌اند و بیکاری غوغا می‌کند. فقط یک شرکت هنوز فعالیت دارد؛ شرکت تولید و تکثیر گیاهان تصفیه‌کننده آب. مردم زیادی هر روز در مقابل این شرکت تجمع می‌کنند تا شاید فرصت کار کردن پیدا کنند. کارگران روزانه به جای حقوق چند لیوان آب می‌گیرند. خیابان‌ها پر از ولگرد است. ولگردها به کسانی که آب گرفته‌اند، حمله می‌کنند و آب آن‌ها را می‌گیرند. پلیس نام آن‌ها را «آب‌قاپ» گذاشته است. ما بیش از هر چیزی باید مراقب آب‌قاپ‌ها باشیم.

هشتاد درصد غذاها مصنوعی شده‌اند. شنیده‌ام برخی از کشورها موفق شده‌اند جزیره‌هایی بسازند و آنجا گیاه و سبزی‌ها پرورش دهند. این جزیره‌ها تحت مراقبت شدید ارتش هستند. این روزها ارزش آب و سبزی‌ها از طلا و الماس بیشتر شده است.

دیگر هیچ درختی روی کره زمین وجود ندارد. باران نمی‌بارد. فقط گاهی بارش باران‌های اسیدی است که همه چیز را از بین می‌برد.

دیگر چهار فصل منظم وجود ندارد. تغییر فصل‌ها به خاطر تأثیرات گلخانه‌ای از





مریخ‌نورد ۲۰۲۰

■ ثریا حاتمی

مریخ‌نورد ۲۰۲۰ یک آزمایشگاه سیار است. به‌غیر از تجهیزات علمی و آزمایشگاهی، روی آن ۲۳ دوربین نصب شده است. وظیفه این مریخ‌نورد عکس‌برداری دقیق، جست‌وجو برای نشانه‌های احتمالی حیات، و بررسی زمین‌شناسانه سطح مریخ است. یکی از دستگاه‌هایی که روی آن نصب شده است، «مکسی» نام دارد که وظیفه‌اش تبدیل جو (اتمسفر) نازک سطح مریخ (که ۹۵ درصد آن از دی‌اکسید کربن تشکیل شده) به اکسیژن است. اگر قرار باشد در آینده روی سطح مریخ پایگاهی مناسب اقامت انسان بسازند، بیش از همه چیز به اکسیژن نیاز است.

■ این دوربین لیزری قادر است با پرتاب اشعه لیزر، صخره‌های کوچک را پودر کند تا بتوان مواد تشکیل‌دهنده آن‌ها را آزمایش کرد.

■ یک جفت دوربین سیاه‌وسفید که حرکت دستگاه را کنترل می‌کنند. این دوربین‌ها قادرند، جسمی به اندازه یک توپ گلف را از ۲۵ متری تشخیص دهند.

■ هریک از چرخ‌های

آلومینیومی این مریخ‌نورد ۵۲/۵ سانتی‌متر پهنا دارد تا بتواند از روی مانع‌های بزرگ عبور کند.

■ دوربین پیشین وظیفه تشخیص مانع‌ها و هدف‌های مقابل را بر عهده دارد.





سوخت موتور: ایزوتوپ‌های رادیواکتیو



ساخته شده در: ناسا



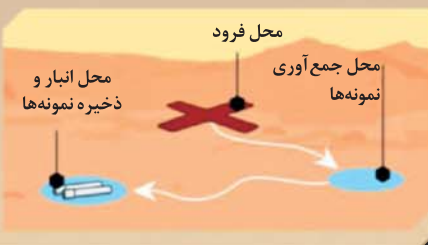
محل مأموریت: مریخ



زمان مأموریت: سال ۲۰۲۰

نمونه برداری

یکی از وظایف اصلی این مریخ‌نورد جمع‌آوری نمونه‌های برداشته شده از درون صخره‌ها و عمق پنج سانتی‌متری زیر سطح مریخ است. نمونه‌های جمع‌آوری شده به‌دقت در محفظه‌هایی ذخیره می‌شوند تا زمان پایان مأموریت به زمین ارسال شوند. در صورت لزوم این جست‌وجوگر می‌تواند محفظه‌ها را در نقاطی از سطح مریخ انبار و این نقاط را به‌طور دقیق به زمین مخابره کند تا در سفرهای بعدی به زمین برگردانند.



مریخ‌نورد ۲۰۲۰

این مریخ‌نورد که بین تمام جست‌وجوگرهای ناسا هیکل بزرگ و سنگینی دارد، اواخر سال ۲۰۲۰، بعد از سفری ۹ ماهه، خودش را به مریخ می‌رساند. قرار است به‌تنهایی در میان صخره‌ها و بیابان‌های سیاره مریخ که ۲۲۵ میلیون کیلومتر از زمین فاصله دارد (تقریباً ۵۸۶ برابر فاصله زمین تا ماه) بماند. برای انجام مأموریتش باید هم باهوش باشد و هم سخت‌جان تا بتواند خودش را اداره کند. در نوک این مریخ‌نورد دو متر و ده سانتی ابزارآلات متفاوتی تعبیه شده‌اند تا بتواند با بازوی رباتی‌اش صخره‌ها را بشکافد، نمونه‌برداری کند، تصویرهای میکروسکوپی بگیرد و عناصر سطح مریخ را بررسی و آزمایش کند.

ساخت جستجوگر

در ساخت این مریخ‌نورد که تقریباً به درشتی یک خودرو است، بیش از هزاران متخصص و مهندس برق، الکترونیک و مکانیک کار کرده‌اند. روی این مریخ‌نورد سه متری بخاری‌هایی تعبیه شده‌اند تا از یخ‌زدگی تجهیزات در سرمای طاقت‌فرسای سطح مریخ جلوگیری کنند.



این مأموریت گام بزرگی
برای جستجوی حیات در
جهان هستی است

نام این قطعه شرلوک
است و وظیفه آن
تصویربرداری دقیق از
علائم احتمالی حیات
و مواد آلی روی سطح
مریخ است.





مار ماری

■ حبیب یوسف زاده

بادست‌هایی که هنوز نقش و نگار نارنجی رنگ حنای عروسی در آن‌ها پدید بود، ته‌مانده تاپاله‌ها را هل داد به دهانه تنور و نشست به تماشای شعله‌هایی که هر لحظه کوتاه‌تر می‌شدند. بعد، آب کاسه‌ی مسی را پاشید دور تا دور حاشیه‌ی داغ تنور و با صدای هیس و جیز قطره‌های آب، بخار و بوی کاه گل فضای تاریک و دود گرفته‌ی انبار را پُر کرد.

چشم‌های درشت سُرمه‌زده‌اش از دود می‌سوخت. نم اشکی را که گونه‌های گر گرفته‌اش را غلغلک می‌داد، با گوشه شال سفید گل‌درشتش پاک کرد و با خودش گفت: «کاش حرف‌های بی‌بی حلیمه را گوش کرده بودم.»

بی‌بی حلیمه موقع رفتن، همین‌طور که قابلمه شیر را از روی اجاق برمی‌داشت تا ماست درست کند، به مرضیه سفارش کرده بود: «تون نداریم، واسه امروز چند تا از اقدس خانم قرض بگیر، تا برگردیم.»

با پسرش یوسف داشتند می‌رفتند ملاقات شیرمحمد، کدخدای ده، که هفته پیش گاو شاخش زده بود. بعد از رفتن آن‌ها، از بس چشم به در و دیوار دوخت، حوصله‌اش سر رفت. برای همین بلند شد رفت توی انباری که یک گوشه‌اش تنور بود و طرف دیگرش کندوی کاه‌گلی آرد. بعد از کلی هدر دادن کبریت، تنور را که روشن کرد، تازه یادش افتاد خمیر درست نکرده و زیر لب به خودش گفت: «خاک بر سر ت مرضیه!»

بعد بلند شد طشت مسی را از کنار دیوار برداشت تا از کندو آرد بیاورد. همین که خواست درپوش چوبی کندو را باز کند، از میان تخته‌های سیاه و دود گرفته سقف صدای خش‌خش شنید، اما هر چه نگاه کرد غیر از ابرهای سفیدی که از روزن کوچک سقف پیدا بودند، چیزی ندید. از

وقتی عروس بی‌بی حلیمه شده بود، چندمین بار بود که این صدا را می‌شنید. بی‌بی حلیمه هر دفعه شانه‌هایش را بالا انداخته بود که: «چیزی نیست! انبار یه دیگه!»

این بار هم هر چه فکر کرد، عقلش به جایی قد نداد. از توی روزن کندو، مُشت مُشت آرد ریخت توی طشت. سفره‌ای را که تکه‌ای از خمیر دفعه قبل وسط آن بود، باز کرد. بعد رفت الک را که از میخی بر دیوار آویخته بود، برداشت. چند کف دست آرد تویش ریخت و شروع کرد به الک کردن. اما ناگهان چشمش افتاد به چیزهایی شبیه کرم‌خاکی. خشکش زد. حتی جیغ هم نتوانست بکشد. وقتی آن چیزها شروع کردند به جنبیدن، الک را انداخت و مثل باد از انباری بیرون زد. دست‌های آردی‌اش بی‌اختیار می‌لرزیدند و نفس نفس می‌زد.

کمی که هوش و حواسش برگشت، آرد دست‌ها و دامنش را تکاند و پاورچین به داخل برگشت. فکر می‌کرد نکند خیالاتی شده باشد. اما وقتی یادقت توی الک را نگاه کرد، چند مار کوچولوی سیاه که از موهای بافته خودش هم نازک‌تر بودند، در هم می‌لولیدند و یکی از آن‌ها سعی می‌کرد از توی الک بیرون بیاید. الک را یواش از زیر بلند کرد و با ترس و لرز بردرد انتهایی حیاط، پای درخت صنوبر قدیمی خالی کرد. وقتی مارهای کوچولو در میان برگ‌های زرد و پولکی صنوبر خزیدند و ناپدید شدند، نفس راحتی کشید و برگشت تا هر چه زودتر خمیر درست کند. خمیر کهنه وسط سفره را که به خمیر خودش اضافه کرد، حسابی ورز داد و رویش را با تکه پارچه‌ای پوشاند. بعد رفت از اتاقک پهلوی انباری، تاپاله‌های بیشتری آورد. تنور باید تاور آمدن خمیر داغ می‌ماند.

دم غروب برای چندمین بار به خمیر مُشت زد. این دفعه، گودی جای مُشتش روی خمیر به حالت اول برگشت و این یعنی، آماده ختن بود. اول جارو را چند دور توی تنور گرداند تا دوده‌ای بر دیواره‌اش نماند. بعد دست به کار شد. زغال‌های گداخته تنور سوسومی زدند و خمیرهایی که با لیفته به تنور می‌زد، خیلی زود برشته و دودون می‌شدند.





به آن ماست زده بود. سرش را کرد توی قابلمه و بعد از چند لحظه مکت، مثل دود از ستون وسط انباری بالا رفت و میان سیاهی تیرهای چوبی سقف ناپدید شد.

بی بی حلیمه تکانی به خودش داد و گفت: «غلط نکنم، یه چیزیش شده! آرام و قرار نداشت اصلاً. چتی شده بود انگار.»

مرضیه خودش را از بغل بی بی حلیمه جدا کرد و زل زده چهره پر چین و چروک او: «راستش من...»

«راستش چی؟ آگاه چیزیش شده بگو. مرضیه ماجرای بچه مارها

را تعریف کرد و با دست نشان داد که کجاریهاشان کرده بود. بی بی حلیمه بدون اینکه منتظر بقیه حرفهای مرضیه بماند، الک را برداشت و عصا زان رفت به طرف درخت صنوبر: «خدا کنه کلاغ هانبرده باشن زبون بسته ها رو!» کمی بعد مثل مادری که بچه های گم شده اش را پیدا کرده باشد، با لبخند برگشت. مرضیه با دیدن دوباره بچه مارهایی که هنوز وول می خوردند، چسبید به دیوار. بی بی حلیمه الک را بلند کرد و آهسته بالای کندو گذاشت و به مرضیه اشاره کرد یواش بروند بیرون و از لای در نگاه کنند. طولی نکشید که سر و کله مار سیاه دوباره پیدا شد و با چند پیچ و تاب سریع یکراست رفت بالای کندو و سرش را برد داخل الک. زبان قیطان مانندش حالا تندتر از قبل تکان می خورد. نفس مرضیه در سینه حبس شده بود، اما بی بی حلیمه با شوق و ذوق به مارماری خودش نگاه می کرد و گاهی دستهای لاغرش را یواش به سینه می زد: «جان! بمیرم برات!» مدتی که گذشت، مار از بالای کندوی آرد سر خورد پایین و به نرمی باریکه آبی که بر زمین جاری شود، به طرف قابلمه شیر خزید. چرخه دور قابلمه زد و بدن براش را محکم گرد آن پیچید. بعد دمش را به زمین گیراند و با یک حرکت برق آسا، قابلمه را پشت و رو کرد. شیر لخته لخته ای که رنگش کمی زرد شده بود، توی چاله چوله های کف انباری پخش شد و مارماری بی بی حلیمه برگشت پیش بچه هایش توی الک.



همین طور که مشغول بود، یکدفعه از شنیدن صدای یوسف جا خورد: «به به! دستت درد نکنه عروس ننه، عجب بویی! عجب نونی!»

بی بی حلیمه از پشت سر بانوک عصا ضربه ای به ملاج یوسف زد و با خنده گفت: «ای پدر سوخته! سی ساله برات نون می یزم، یه بار هم نگفتی دستت بشکنه ننه!...»

یوسف که لقمه ای نان داغ را توی لپ هایش می لمباند، دست بی بی حلیمه را محکم ماچ کرد و موقع بیرون رفتن، دور از چشم بی بی، برای مرضیه شکلک درآورد. کمی بعد از رفتن یوسف، تیرهای چوبی سقف باز هم چرق چرق صدا کردند. مرضیه با پَر شالش عرق گونه های گل انداخته اش را گرفت و همین که سرش را بلند کرد، ناگهان مثل طلسم شده ها به لکنت افتاد: «ما ما ما!...»

بی بی حلیمه سریع پشت سرش را نگاه کرد. یک مار سیاه براق دور ستون چوبی وسط انباری پیچ و تاب می خورد و پایین می لغزید. مرضیه بی اختیار خودش را انداخت توی بغل بی بی حلیمه و جیغ زد. حلیمه عروسش را محکم به سینه فشرد: «چیزی نیست، نترس. این مارماری منه، خیلی ساله توی این خونه است. بی آزاره، نگاه به هیکل گنده اش نکن!»

با این حرف های بی بی، مرضیه به خودش جرئت داد نگاه دیگری به مار بیندازد. چشم های ریزش مثل دو یاقوت سرخ می درخشید و زبان شلاق مانندش هر از گاه از دهانش بیرون می جهید. وقتی مار روی زمین رسید، مرضیه جیغ محکم تری زد و خودش را بیشتر به بی بی حلیمه چسباند.

مار سیاه بی اعتنا به آن ها از روزنه پایین کندوی آرد به داخل خزید و کمی بعد، سفید و آردی از در بالای کندو بیرون آمد. بعد مستقیم رفت زیر صندوقچه چوبی. بعد خیز برداشت به طرف طاقچه و فانوس را از آن بالا انداخت پایین و شیشه اش تکه تکه شد. از طاقچه خودش را رساند به حفره وسط گلیم که کنار دیوار لوله شده بود. از طرف دیگر گلیم لوله شده که بیرون خزید، آرد هایش ریخته بود. مار تند و تند به همه سوراخ سمبه های انباری سرک کشید و بعد از آنکه مدتی بی حرکت ماند، آهسته رفت سراغ قابلمه شیری که بی بی موقع رفتن



عطار نامه

عطار نیشابوری از شاعران و نویسندگانی است که آثار فراوان و درخشانی خلق کرده است. گرچه بعضی از کتاب‌هایی که به نام عطار مشهور شده‌اند، شاید متعلق به عطار نباشد، اما آثار درخشانی از عطار باقی مانده‌اند که نام او را جزو سرآمدان ادبیات فارسی به ثبت رسانده‌اند. عطار نیز مثل بسیاری از بزرگان ادب فارسی بسیاری از نکات و اندرزهای خود را به زبان طنز بیان کرده است. فقط این نکته را یادآوری کنم که به دلیل زبان ویژه عطار در شعر، ترجیح دادم بیشتر حکایت‌ها را برایتان بازنویسی کنم.

حکایت گورکن

گورکنی در گوشه گورستانی زندگی می‌کرد. وی سالیان سال برای مردگان شهر قبر کنده بوده و با دست خودش آن‌ها را در قبر گذاشته بود. روزی مردی او را دید و با او گرم گفت‌وگو شد و از احوالش جويا شد. سپس از وی پرسید: «تو که سال‌های زیادی با مردگان سر و کار داشته‌ای، بگو: چه عجایب دیده‌ای در زیر خاک؟» مرد گورکن کمی فکر کرد و گفت: «عجیب‌ترین چیزی که دیده‌ام این است که من سال‌ها با مرگ و مردن سر و کار داشتم و با اینکه فهمیده‌ام که آخر و عاقبت این جهان مرگ است، ذره‌ای عبرت نگرفتم و بعد از هفتاد سال هنوز نفسم زنده است!»

آری نفس من:

«گورکنند دید و یک ساعت نمرد
یک دمم فرمان یک طاعت نبرد»

دنیا و شیطان

مردی شکایت‌کنان خودش را نزد کسی رساند که اهل طاعت و عبادت بود و اتفاقاً در همان ایام در چله‌نشینی به سر می‌برد. مرد نزد آن صاحب‌دل لب به شکایت از شیطان گشود و گفت: «چرا این شیطان رجیم دست از سر من برنمی‌دارد؟ هر روز و هر لحظه کلکی جدید سوار می‌کند و می‌خواهد مرا فریب دهد و از راه راست بیرون کند.»

گفت ابلیس ز د از تلبیس راه
کرد دین بر من به طراری تباه

مرد صاحب‌دل در جواب او گفت: «تفاقاً شیطان هم آمده بود پیش من و از تو شکایت داشت. می‌گفت تو در حق او ظلم کرده‌ای. حرف شیطان این بود که: تمام این دنیا مال من است و هر کسی که با دنیا دشمنی دارد، نه تنها از من نیست، بلکه با من دشمنی دارد. شیطان می‌گفت به تو بگویم بی‌خیال دنیای او بشوی و کاری به کارش نداشته باشی.»

تو بگو او را که عزم راه کن

دست از دنیای من کوتاه کن

شیطان از دستت گلایه داشت و می‌گفت: «تو چون به دنیای او دست‌درازی می‌کنی، او هم به دین تو دست‌درازی می‌کند. اگر می‌خواهی از شر شیطان در امان باشی، باید کاملاً از دنیای او بیرون بروی. حرف آخرش این بود: هر که بیرون شد از اقطاع* تمام نیست با او هیچ کارم والسلام!»

* اقطاع: قلمرو (دایره نفوذ)

نان خور خدا

مالک دینار* را گفت آن عزیز

من ندانم حال خود، چونی تو نیز؟

گفت بر خوان خدا نان می‌خورم

پس همه فرمان شیطان می‌برم!

* مالک دینار: یکی از عرفای نامدار. عطار شرح حال او را در کتاب مشهورش «تذکره الاولیاء» آورده است.

زندان!

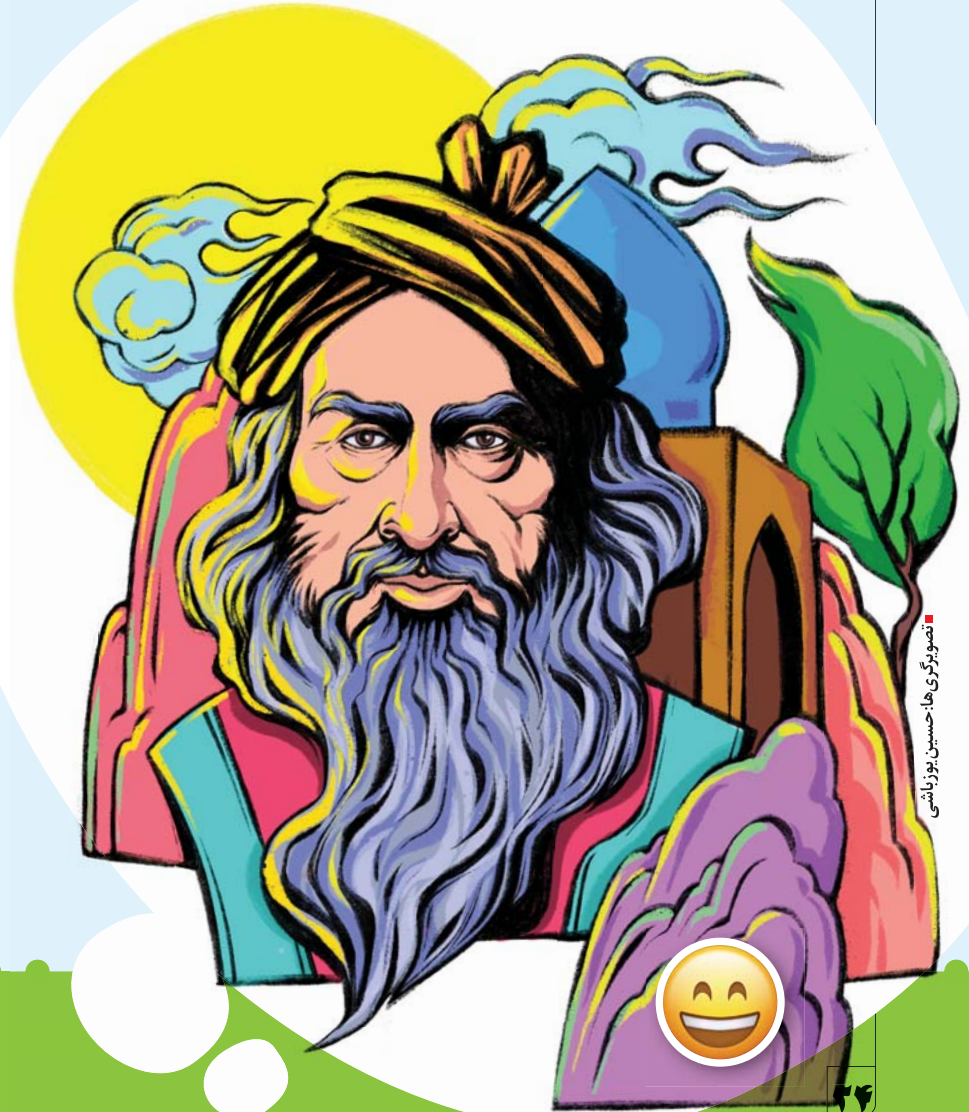
آن عزیزی گفت: فردا ذوالجلال*

گر کند در دشت حشر از من سؤال

کای فرومانده چه آوردی ز راه؟

گویم از زندان چه آرند ای الهه!

* ذوالجلال: خداوند





جوانمردی

بوسعید مهنه* در حمام بود
قایمیش** افتاد و مردی خام بود
شوخ*** شیخ آورد تا بازوی او
جمع کرد آن جمله پیش روی او
شیخ را گفتا بگو ای پاک جان
تا جوانمردی چه باشد در جهان؟
شیخ گفتا: شوخ پنهان کردن است
پیش چشم خلق ناآوردن است

* بوسعید مهنه: ابوسعید از عرفای نامدار؛ مهنه نام شهری است که ابوسعید در آنجا به دنیا آمده بود.
** قایم: کسی که کارش در حمام کیسه کشیدن مردم است.
*** شوخ: چرک، کثیفی تن

گرم شدن

در شبی زمستانی که باران و برف زمین را لغزنده کرده بود، بهلول کفش‌هایش را که با آن دیگر نمی‌توانست در گل و لای راه برود از پایش درآورده و راه افتاده بود. مردی او را دید و گفت: «در این سرمای زمستان با این وضع اسفبار کجا می‌خواهی بروی؟»

بهلول گفت: «دارم سمت قبرستان می‌روم؛ چون می‌دانم در آنجا ظالمی را دفن کرده‌اند که قبر او پر از آتش است. می‌خواهم در این زمستان سخت خودم را با آتش گور آن مرد دوزخی گرم کنم!»
می‌روم چون گور او پر آتش است
گرم گردم، زان که سرما ناخوش است!

دیوانه و عمید

روزی دیوانه‌ای که از مال دنیا فقط لباس و دستاری ژنده داشت، به سوی نیشابور راه افتاد. در اطراف شهر:

دید ایوانی سرش در آسمان
کرده دکانی ز هر سویی دراز
عالمی سرهنگ آنجا سر فراز
هر زمان خلقی فراوان می‌رسید
شور از آن ایوان به کیوان می‌رسید

دیوانه از رهگذری پرسید این قصر از کیست؟
گفت این قصر عمید است ای پسر
تو که باشی چون ندانی این قدر؟

دیوانه با دیدن این وضع خشمگین شد. دستمالی را که بر سر بسته بود، رو به آسمان پرتاب کرد و گفت: «حالا که همه چیز مال عمید است، این دستمال را هم به او بده!»
چون همه چیزی عمیدت را سزاست
در سرم این ژنده گر نبود رواست

دید از گاوان همه صحرا سیاه
همچو صحرای دل از ظلم و گناه
باز پرسید او که این گاوان که راست؟
گفت این ملک عمید شهر ماست
رفت از آنجا چشم‌ها خیره شده
دید صحرای دگر تیره شده
رفت لختی نیز آن ناهوشمند
دید صحرایی دگر پر گوسفند
گفت آن کیست چندین رمه؟
مرد گفت آن عمیدست این همه
چون درون شهر رفت آن ناتوان

دیوانه و قبر

دیوانه‌ای در قبرستان بر سر قبر مرده‌ای می‌نشست و می‌خوابید و خلاصه شب و روز از آنجا تکان نمی‌خورد. مردی او را دید و گفت: «چرا به شهر نمی‌آیی؟ اینجا که جای زندگی کردن نیست؟»

دیوانه گفت: «این مردی که من بر سر قبر او زندگی می‌کنم، به من گفته است: کجا می‌خواهی بروی؟ تو که هر جا باشی، عاقبت باید به قبرستان برگردی. خب همین جا بمان و راه خودت را دور نکن!»

گفت این مرده رهم ندهد به راه
هیچ می‌گوید مرو زین جایگاه
زانکه از رفتن رخت گردد دراز
عاقبت اینجات باید گشت باز!



پند نامه

بس بگردید و بگردد مُلک و مال
دل به دنیا درنبدن ای عقل کال!

ای که پایت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید فوتبال

اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند
رستم و اسفندیار بی خیال

تا بدانند این خداوندان ملک
کز بسی خلق است دنیا پایمال

این همه رفتند و مای شوخ چشم
هیچ نگرفتیم از ایشان یک ریال

ای که وقتی نطفه بودی بی خبر
وقت دیگر بچه بودی لال لال

مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
میوه‌ها دادی خیار و پرتقال

بعد هم پر زور و نام‌آور شدی
صبح و شب رفتی پی صید غزال

حس و حالت برقرار خود نماند
زور و مالت هم نماند در جوال

دیر و زود این شکل و شخص نازنین
می‌شود خاکستر مشتی ذغال

نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرایی در شمال

کام درویشان و مسکینان بده
بس نبود این قدر کردی عشق و حال؟!

سال دیگر را که می‌داند کجاست!
یا کجا رفت آنکه بودی پارسال

مردگان، بیچاره در خاک لحد
خفته اندر کله سر آشغال

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
سیرت زیبا بی‌اور، اور جنال (!)

آدمی را عقل باید در بدن
ورنه جان در کالبد دارد شغال

گنج خواهی، در طلب رنجی ببر
خرمنی می‌بایدت، تخمی بچال

با بدان بد باش و با نیکان نکو
جای گل، گل باش و جای گال، گال

دیو با مردم نیامیزد مترس
پس بترس از مردمان دیو مال



غلط نویسی مرشده

شنیدم جوانی به هنگام چت
به هر جمله اش داشت چندین غلط
یکی گفتش اینکه نشد ای جوان!
بدل شد به ویرانه کاخ زبان
جوان گفت: جونِ عمو گیر نده
فشارت می ره بالا واسه ت بده
تو خونه که بابام تذکر می ده
تو مترو تو ماشین تو دانشکده

همیشه یکی هست که چیزی بگه
تذکر، نصیحت، ولیم کن دیگه
غلط می نویسم دلم وا بشه
آره من دلم با غلط ها خوشه
وگرنه به وقتش می توئم منم
به گاه سخن لاف دانش زئم
چنان پارسی گویمت ای فضول
که حیران بمانند در آن فحول
همی با فخامت بگویم سخن
ندانند معنای آن مرد و زن
کهن واژه ها در کنم دم به دم
که معنای آن را ندانم خودم
شبیه کتابی که تو مدرسه
حسابِ مخِ آدمو می رسه
پر از شعر و نثر زمخت و عجیب
لغت های سخت و زبان غریب
شبیه سخنرانی بعضیا
پر از شور و غوغا و بی محتوا
می شینی و گوش می دی اما فقط
می بینی تو هر جمله ده تا غلط
پر از ایسم و ایست و پر از کار کرد
پر از واژه های مجلات زرد
پر از گاهاً و تلفناً، خواهشاً
غلط می کن و با غلط دل خوشن
جوان گفت و چون ابر نیسان گریست
که ما را به کاخ زبان راه نیست
نشستیم در کلبه تنگ خویش
به گفتار و هنجار و فرهنگ خویش
برو این سخن با بزرگان بگو
که شعر و سخن را نماند آبرو
بگو: آبروی سخن ریخته
درست و غلط در هم آمیخته
چو گوش کسی بر سخن سنج نیست
کسی حافظِ قدرِ این گنج نیست
اداراتِ بسیار دارد زبان
ندارد زبان و سخن، قدردان
سخن چیست؟ کنکور و مدرک خوش است
میازار موری که دانه کش است





روی بانک حساب کنید

■ مهسا قربانی یوانی

حداقل سن برای افتتاح حساب پس انداز شرایط باز کردن حساب پس انداز در بانک‌های مختلف با هم متفاوت است. اما با کمی جست‌وجو می‌توانید یک حساب پس انداز که با برنامه‌ها و هدف‌های شما هم‌خوانی داشته باشد، پیدا کنید. چون اغلب بانک‌ها حساب‌های پس انداز ویژه کودکان دارند، سن دیگر محدودیتی برای افتتاح حساب بانکی به شمار نمی‌آید.

والدین می‌توانند حتی برای نوزاد خود حساب پس انداز باز کنند و هدایای او را در آن حساب نگه دارند. اما این حساب تا سن ۱۲ سالگی

عموماً اولین چیزی که با شنیدن واژه پس انداز به ذهن اکثر ما ایرانی‌ها می‌رسد، بانک است. از نظر ما ایرانی‌ها، پس انداز یعنی پول‌هایی که در بانک می‌گذاریم تا در روز مبادا از آن استفاده کنیم. اما پس انداز یا همان «**saving**» در واقع «درآمد خرج نشده با مصرف معوق» است. یعنی میزانی از درآمد که ما آن را خرج نمی‌کنیم یا اموالی که برای مصرف بعد از این کنار می‌گذاریم.

پس انداز یعنی انصراف از مصرف در زمان حال! اگر فردی به جای پول‌های خود را مصرف کند، دیگر پول نخواهد داشت! شاید طرح این سؤال که: «آیا من بدون آن کالا می‌توانم زندگی کنم؟» کمی اغراق یا گزافه باشد، اما تجربه به‌ویژه در شهرهای بزرگ نشان داده است که باید جدی‌تر و با تأمل بیش‌تری به این سؤال نگریست.

چون:

۱. دوران کهولت بر سر راه قرار دارد.
 ۲. حوادث را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.
 ۳. تأمین مسکن موضوع مهمی در کشور ماست.
 ۴. به دلیل بالا رفتن تورم و افزایش سطح نسبی قیمت‌ها، خریدن کالاهای سرمایه‌ای به پس انداز خیلی بیش‌تری نسبت به قدیم نیاز دارد.
- در نوشته قبلی با مفهوم پس انداز و انواع حساب‌های بانکی آشنا شدیم. آموختیم که پس انداز مفهومی کوتاه‌مدت است و برای مصرف‌های کوتاه‌مدت انجام می‌شود. اما مفهوم سرمایه‌گذاری بیش‌تر به مصرف‌های بلندمدت و آینده اشاره دارد. بر این اساس در نوشته حاضر به شرایط افتتاح حساب و تعدادی از بانک‌هایی که شرایط خاص برای کودکان و نوجوانان در نظر گرفته‌اند اشاره می‌کنیم.

بر حساب بانکی، یک کارت بانکی متصل به حساب را به طور رایگان دریافت می کنند. دانش آموزان بالای ۱۲ سال، با در دست داشتن مدارک شناسایی، کارت دانش آموزی و برگه های تکمیل شده بانکی می توانند در هر یک از شعبه های بانک آینده برای خودشان حساب باز کنند.

بانک ملی: حساب آرزو



این طرح یک حساب کوتاه مدت برای کودکان زیر ۱۸ سال است که والدین می توانند آن را باز کنند. دارندگان این حساب می توانند به عضویت کانون جوانه های بانک ملی ایران در بیایند و علاوه بر بهره مندی از سود این حساب، از امکانات سایت نظیر آموزش مفاهیم بانک و پول و اقتصاد، بازی های مرتبط با این حوزه، مسابقه ها، و ... استفاده کنند و امتیاز بگیرند.

بانک مسکن: طرح



آینه طلایی و مسکن جوانان
حساب پس انداز مسکن جوانان یکی از انواع حساب های سپرده سرمایه گذاری کوتاه مدت است که صاحب حساب می تواند با رعایت برنامه سپرده گذاری که توسط بانک مسکن ارائه شده است، در بلندمدت از مزایا و تسهیلات ویژه این حساب برخوردار شود. افتتاح حساب همانند دیگر حساب ها توسط والدین صورت می گیرد و با واریز حداقل مبلغ ماهانه سپرده گذاری آغاز می شود. اما به جز بانک ها، شرکت های بیمه نیز شرایط مناسبی برای تأمین آتیه شما در نظر گرفته اند که در قالب بیمه عمر و پس انداز کودکان جای می گیرد. از مزایای بیمه عمر کودکان می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- دریافت سود تضمینی؛
- دریافت وام؛
- دریافت سود معاف از مالیات.

هم اکنون چند شرکت بیمه، مثل بیمه پاسارگاد، بیمه پارسیان، و ... خدمات بیمه عمر کودکان و نوجوانان را ارائه می دهند. برای اطلاع بیشتر از شرایط این طرح ها، می توانید به سایت آن ها مراجعه کنید.

زندگی آینده آنان، از قبیل تهیه جهیزیه، تأمین هزینه تحصیل در دانشگاه، هزینه ازدواج، و ... است. این طرح از یک تا ۲۰ سال ادامه می یابد و سرمایه قابل توجهی در اختیارشان قرار می دهد. در این طرح نرخ سود مطابق با نرخ سود سپرده های بلندمدت مصوب بانک مرکزی در هر دوره تعیین می شود. سود، به صورت ماهانه محاسبه و به حساب پس انداز اضافه می شود. برداشت پول از حساب یا مسدود کردن حساب تا زمان رسیدن کودک به سن قانونی از سوی والدین امکان پذیر است. حداقل مبلغ برای افتتاح حساب ۱۰۰ هزار تومان است.

بانک کشاورزی: حساب پس انداز



این حساب برای تشویق کودکان و نوجوانان به پس انداز کردن طراحی شده است. افتتاح حساب برای کودکان زیر ۱۲ سال توسط والدین صورت می گیرد و امکان افتتاح حساب و برداشت از حساب برای نوجوانان بالای ۱۵ سال بدون نیاز به حضور والدین وجود دارد.

بانک تجارت: طرح فلک طلایی



این حساب برای تأمین آینده کودکان و نوجوانان، مانند پوشش هزینه های تحصیلی، ازدواج، مسکن و سرمایه اشتغال برای آینده، طراحی شده است. مبلغ سرمایه گذاری اولیه در بانک تجارت ۲۰۰ هزار تومان است که در یک بازه زمانی پنج ساله در حساب گذاشته می شود.

بانک آینده: حساب پس انداز امید آینده



این حساب برای دانش آموزانی که در سنین ۷ تا ۱۸ سال هستند، طراحی شده است. این طرح ساده ترین مفاهیم بانکی و پس اندازی را از طریق آموزش به این گروه از دانش آموزان به صورت ابتدایی و با زبان کودکان توضیح می دهد. دانش آموزان با گرفتن یک هدیه ۱۰ هزار تومانی از بانک، صاحب یک حساب پس انداز بانکی رایگان می شوند. گروه سنی بالای ۱۵ سال، علاوه

بر کودک به نام والدین و اختیارات این حساب بانکی با آنان است. زیرا از نظر قانونی، کودک زیر ۱۸ سال مجاز نیست مدارک و برگه های بانکی را امضا کند. از سن ۱۲ سالگی کودک می تواند به نام خود حساب پس انداز افتتاح کند. البته حق برداشت و انتقال پول باز هم با والدین است. او پس از رسیدن به ۱۵ سالگی، هم می تواند به نام خود حساب باز کند و هم از حساب خود پول بردارد. زمانی که فرد به سن ۱۸ سال رسید، والدین می توانند نام خود را برای همیشه از روی حساب بانکی کودک بردارند.

مدارک لازم برای افتتاح حساب

از آنجا که تا سن ۱۲ سالگی، فقط والدین کودک صاحب اصلی حساب پس انداز به شمار می آیند، هنگام افتتاح حساب باید این موارد را همراه خود داشته باشند: اصل و تصویر شناسنامه و کارت ملی، فرم تکمیل شده افتتاح حساب، و حداقل مبلغ در نظر گرفته شده از سوی بانک برای افتتاح حساب.

حال به معرفی برخی از حساب های پس انداز بانکی ویژه کودکان و نوجوانان می پردازیم و برخی از بانک ها را برای افتتاح حساب کودکان، به شما معرفی می کنیم.

بانک صادرات: سپرده سرمایه گذاری تأمین آتیه



هدف بانک صادرات از این طرح تأمین آتیه کودکان و ایجاد سرمایه مطمئن برای تهیه نیازهای





پرنندگان را هنرمندان شکار کنید



■ محمد کرام‌الدینی

به احتمال زیاد شما پرنندگان را دوست دارید. حتی ممکن است شیفته آن‌ها باشید. اما آیا تاکنون به تعداد و تنوع پرنده‌گانی که در طبیعت اطراف شما زندگی می‌کنند، توجه کرده‌اید؟ آیا هرگز آرزو کرده‌اید که مانند آن‌ها به پرواز درآیید؟ وقتی پرنده‌ای در آسمان می‌بینید که در پرواز است، در هوا چرخ می‌زند و از درختی به درخت دیگر می‌پرد، آیا دوست ندارید بیشتر درباره آن بدانید؟

تماشای پرنندگان به قصد تفریح، آموختن یا حفاظت، «پرنده‌نگری» نام دارد. پرنده‌نگری یکی از لذت‌بخش‌ترین، علمی‌ترین و آموزنده‌ترین تفریحات است. دانش شما را درباره پرنندگان بیشتر می‌کند، به شما آرامش و به زندگی شما تنوع می‌دهد، نوعی ورزش است و به علاوه، باعث ایجاد دوستی بین افراد همراه نیز می‌شود.

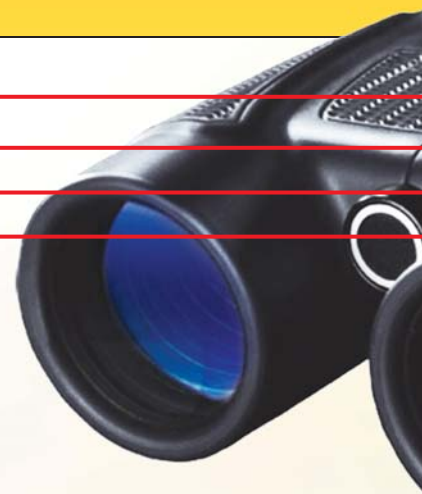


روکش ضربه گیر

پیچ تنظیم کننده

عدسی شیئی

محل اتصال بند عدسی چشمی

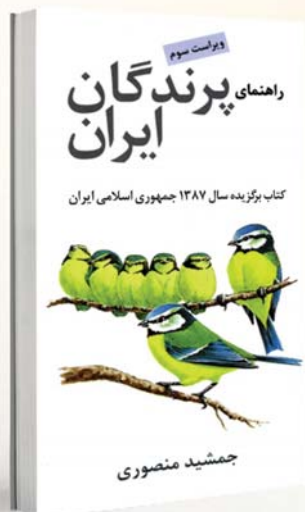


گوناگون منطقه اطلاعاتی کسب کنید. می‌توانید با استفاده از گوشی تلفن همراه از اطلاعات موجود در شبکه جهانی اینترنت هم استفاده کنید.

ممکن است برای ثبت پرندگان به یک دوربین عکسی هم نیاز پیدا کنید. عکس‌ها به شما و دیگران کمک می‌کنند، آن‌ها را همیشه به یاد داشته باشید و بهتر و بیشتر بشناسید. شاید نیاز پیدا کنید که بعداً همراه با دیگران آن‌ها را شناسایی کنید.

اگر بخواهید صدای پرندگان را که در شناسایی آن‌ها اهمیت دارد، ثبت کنید، آن‌گاه به یک دستگاه ضبط صوت کوچک هم نیاز دارید. یک قلم و یک دفترچه هم برای نوشتن مشاهدات خود باید داشته باشید. سعی کنید دفترچه به اندازه جیب شما باشد و به قدر کافی محکم باشد تا برگ‌های آن در سفر از هم گسیخته نشود. می‌توانید علاوه بر یادداشت‌های نوشتنی، تصویرها و طرح‌هایی از پرندگان بکشید.

بی‌گمان پرندنگری از تفریحات بسیار جالب و دل‌چسب است. آن را امتحان کنید. از طبیعت لذت ببرید و شکرگزار خالق آن‌ها باشید.



اگر می‌توانید، از همین اکنون پرندنگری کنید. پرندنگری آسان است و به وسایل زیاد و پیچیده نیاز ندارد. آنچه برای پرندنگری نیاز دارید، چشم‌ها و گوش‌ها برای دیدن و شنیدن صدای آن‌ها، پاها برای رفتن به سوی آن‌ها، دست‌ها برای گرفتن اشیاء و نوشتن، و مغز خود برای پردازش اطلاعات حسی است. شما هر جا به تماشای پرندۀ‌ای بایستید و در شکل و رفتار آن توجه و دقت کنید، در واقع در حال پرندنگری هستید. اما اگر پرندگان نزدیک ما باشند، یا تعداد آن‌ها کم باشد، چه کنیم؟ در این صورت، لازم است به سفری کوتاه به اولین جای طبیعی اطرافمان برویم.

اگر پرندگان در دور دست‌ها باشند و نتوانیم به آن‌ها نزدیک شویم و با چشم غیرمسلح آن‌ها را به وضوح ببینیم، چه کنیم؟ در این صورت به دوربین چشمی (یک چشمی یا دوچشمی مانند تلسکوپ) نیاز داریم که می‌توانیم آن را بخریم یا از دوستان و آشنایان به امانت بگیریم. اگر تصمیم به خرید دوربین دوچشمی دارید، به فروشگاه کالاهای ورزشی یا شکاری بروید و چند نمونه از آن را امتحان کنید. یک دوربین سبک و راحت پیدا کنید که کار کردن با آن آسان باشد و بتوانید به راحتی آن را حمل کنید. توجه داشته باشید، هر اندازه بزرگ‌نمایی دوربین بیشتر باشد، با کمترین لرزش‌های تصویر از میدان دید ما کنار می‌رود و به همان اندازه کار با آن دشوارتر می‌شود.

به توان بزرگ‌نمایی و اندازه عدسی که روی بدنه دوربین نوشته شده است، توجه کنید. بزرگ‌نمایی یعنی اینکه دوربین ما تصویرها را چند برابر بزرگ می‌کند. مثلاً اگر تصویری که دوربین نشان می‌دهد، هشت برابر تصویری است که با چشم غیرمسلح دیده می‌شود، می‌گوییم بزرگ‌نمایی دوربین ما ۸ است. معمولاً روی دوربین‌های چشمی دو عدد وجود دارد؛ مانند ۸×۲۹ که اولین عدد (که در اینجا ۸ است)، نشان‌دهنده بزرگ‌نمایی دوربین و دومین عدد (که در اینجا ۲۹ است)، قطر عدسی را به میلی‌متر نشان می‌دهند. بهتر است بزرگ‌نمایی بین ۷ تا ۸ و قطر عدسی دوربین ما بین ۳۰ تا ۴۰ میلی‌متر باشد.

اگر می‌خواهید پرندگان منطقه را بهتر بشناسید، بهتر است یک کتاب یا جزوه راهنمای صحرایی منطقه نیز تهیه کنید. این راهنما می‌تواند به شما کمک کند تا محل پرندگان را پیدا کنید و در مورد خانواده‌های پرندگان



نجات الاغ

■ محمدعلی قربانی

این کتاب، داستان نوجوانی به نام محمد را بیان می‌کند که به جبهه اعزام شده است. او در پیاده‌روی‌های گردان، روی تخته‌سنگی در دیواره دره، الاغی زخمی می‌بیند و تصمیم به نجات و مداوای حیوان می‌گیرد. به کمک دوستانش و با زحمت فراوان، الاغ را به مقر می‌برند. زخم پای الاغ عفونت کرده است و یا باید پایش را قطع کنند تا زنده بماند، یا اینکه او را بکشند تا راحت شود.

محمد یکی از پزشکان را با ترفندی به مقر می‌آورد تا حیوان را مداوا کند. او تصمیم دارد الاغ را به روستایی در شمال ببرد؛ به خانه عمه‌اش که الاغی به نام پشمینه دارد. اما باید تا پایان عملیاتی که در پیش است، صبر کند. عده‌ای مأمور جمع کردن الاغ‌های منطقه شده‌اند. می‌آیند که الاغ محمد را ببرند، ولی او با آن‌ها دست به یقه می‌شود. محمد الاغ را به هر زحمتی است با خود به روستا می‌برد، ولی اتفاق عجیب دیگری برایش می‌افتد.

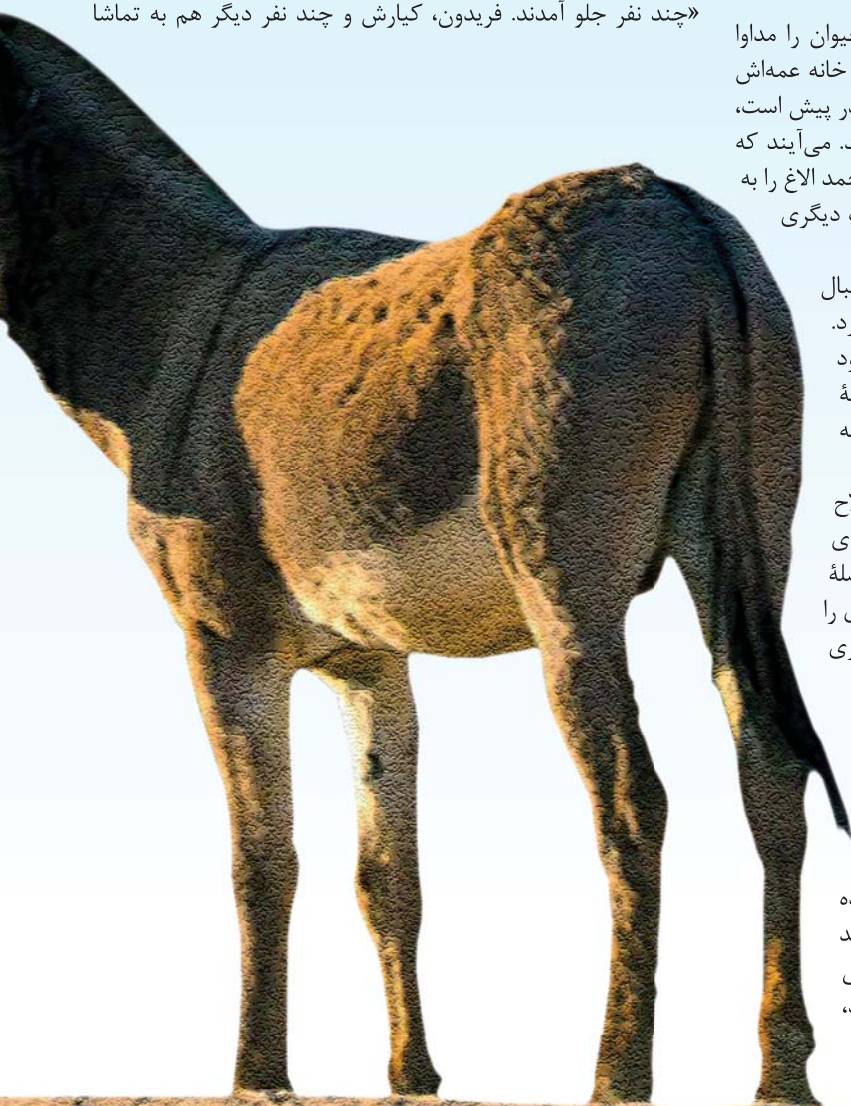
در داستان‌های کلاسیک معمولاً شخصیت اصلی هدفی را دنبال می‌کند و برای رسیدن به آن هدف مانع‌هایی وجود دارد. بدیهی است رفع آن‌ها می‌تواند سبب جذابیت داستان شود و مخاطب را با خود همراه کند. همان‌طور که در خلاصه داستان دیدیم، هم هدف و هم مشکل، با سن مخاطب اثر که در اینجا نوجوان است، خوب انتخاب شده‌اند.

کتاب نجات الاغ پر است از ماجراهایی که در اصطلاح «خرده‌روایت» نامیده می‌شوند. گاهی این داستان‌های حاشیه‌ای به قدری موجب اطناب اثر شده‌اند که حوصله مخاطب سر می‌رود. مثلاً در صفحه ۳۸، محمد می‌رود گاری را می‌آورد، ولی ما برای خواندن همین جمله با تاریخچه گاری هم آشنا می‌شویم که ربطی به داستان ندارد!

- گاری توی محوطه عجیب بوی نفت می‌داد. هرچه هم آن را شسته و آفتاب داده بودند، فایده نداشت. نفت به خورد چوب‌های کف گاری رفته و شده بود جزئی از وجودش. عمو یحیی گفته بود قبلاً گالن‌های ۲۰ لیتری نفت را می‌گذاشته توی آن، توی کوچه پس‌کوچه‌ها می‌چرخیده و به مردم محلشان نفت می‌فروخته. معروف بوده به عمو نفتی. بعد که نفت جیره‌بندی می‌شود و مردم می‌باید در صف‌های طولانی بایستند تا نفت بگیرند، کار و کاسبی عمو یحیی هم کساد می‌شود. بعد که جنگ شروع می‌شود،

یکی دو بار می‌آید جبهه و بعد می‌بیند گاری‌اش بیشتر از خودش به کار می‌آید. یک بار که از محلشان کمک‌های مردمی می‌آوردند، او هم گاری‌اش را روی اجناس گذاشته و آورده بود جبهه. وسط محوطه که رسید، علی جلوی گاری سبز شد: «عمو یحیی می‌یاد دمار از روزگار من درمی‌یاره. کجا می‌بری گاری رو؟» محمد گاری را هل داد به سمت او و گفت: «کارش دارم. الان برمی‌گردونم.»

علی که خم شده و جلوی گاری را گرفته بود که به ساق پایش نخورد، گفت: «صبر کن. عمو یحیی الان دیگه می‌یاد.» گفت: «برو کنار ببینم! الان برمی‌گردونم.» محمد پنجه‌هایش را روی دسته گاری محکم کرد، آن را هل داد و ... از نکات قابل تحسین کتاب، وجود رگه‌های طنز در لایه‌های متفاوت اثر است که موجب خواندنی‌تر شدن آن شده است؛ مثل صفحه ۴۰: «چند نفر جلو آمدند. فریدون، کیارش و چند نفر دیگر هم به تماشا





- نجات الاغ
- نویسنده: فاطمه دهقان نیری
- ناشر: محراب قلم
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۸۷۹

ضرب المثل‌های حاوی کلمه خر که می‌توانیم دو مورد از آن‌ها را در ادامه با هم بخوانیم:

«کسی توجهی به عرعر شما نداشت، ولی اون قدر تلاش و مقاومت به خرج دادین که شدین ضرب‌المثل ما: مثل خر کار می‌کنه؛ مثل خر بار می‌بره؛ و برای خودمون جوک ساختم، غافل از اینکه یکی یکی خصلت‌ها تون رو به ما می‌دادین، هم‌هاش هم با همون صبوری، لنجت رو کج نکن. دندون‌ها تون رو هم نشون نده، نیشخند می‌زنی؟ خوشت اومده؟ صبر کن تا آخرش رو بشنوی ...»

«افسار الاغ را گرفت. جلو افتاد و گفت: اگه کسی سلام نکرد، گفتند مثل دست خره. اگه حرف زور زد، گفتند عجب خریه. اگه خواست زن بگیره، گفتند خر شده، یا داره خر می‌شه یا دارن افسارش می‌کنند. و اگه آدم بدی رفت به یه جایگاهی رسید، گفتند خره همون نخره، پالونش عوض شده. بالاخره واسه هر بدی، از خر مایه گذاشتن. شما هم سکوت کردین و بار بردین و سواری دادین. تا وقتی که ما مثل خر توی گل موندیم و گفتند خر بیار و باقالی بار کن. حالا خر باید ابوالبشر رو نجات می‌داد. می‌بینی کارش به کجا کشید؟ الان باید کمکش می‌کرد. مثل همون اوایل که با اهلی شدن به کمک بشر اومد و بارهاش رو برد. اما باز هم الاغ، خیال نکن که برتر شدی. باز هم تو بار می‌بری برای ما. من سواره‌ام و تو پیاده.»

اما مهم‌ترین ویژگی اثر نگاه انسانی به مقوله جنگ است. در فضایی که توپ و تفنگ و تیر وجود دارد، حضور نوجوانی حیوان‌دوست و انگیزه اخلاقی او برای نجات حیوان و برگرداندنش به پشت جبهه، بسیار قابل تأمل و احترام است. به این ویژگی باید غافلگیری انتهای داستان را نیز افزود که برای مخاطب کاملاً غیرقابل پیش‌بینی است.

ایستادند. سم‌های الاغ را گرفتند، آن را بلند کردند و کشیدند تا سایه درخت. محمد نشست و چفیه را از دور پای الاغ باز کرد. کرم‌های سفیدی روی زخمش وول می‌خوردند. بوی عفونت روی هوایی که جابه‌جا می‌شد، پخش شد و همه را برگرداند. یکی‌شان گفت: قانقار یا شده. باید پاش رو قطع کنی تا زنده بمونه. علی گفت: امدادگر، بیا تنفس دهن به دهن بده!»

بقیه خندیدند. علی ادامه داد: «ماساژ قلبی هم می‌خواد.»

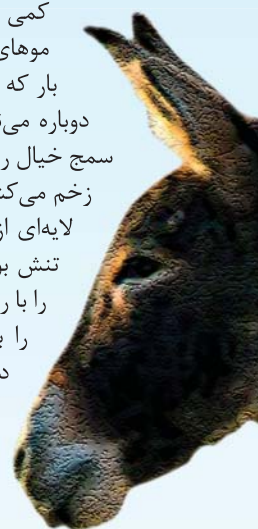
یکی دیگر از نکات قابل توجه اثر شروع نابجاست. آغاز داستان از روی زخم چرک‌کرده الاغ، کشش شروع داستان را از بین برده است: «کرم‌های تپیل سفید در شکاف زخم وول می‌خوردند. کمرشان را خم و چاق می‌کردند. سر و دمشان به هم نزدیک و دور می‌شد تا کمی در مایع لزج لای زخم جابه‌جا شوند؛ زخمی که لای موهای به گل چسبیده پای الاغ، دهان باز کرده بود. هر بار که دمش را تاب می‌داد، فوج مگس‌ها بلند می‌شدند و دوباره می‌نشستند، و باز دمش را تاب می‌داد. اما مگس‌های سمج خیال رفتن نداشتند. بوی چرک و عفونت آن‌ها را به سمت زخم می‌کشاند.

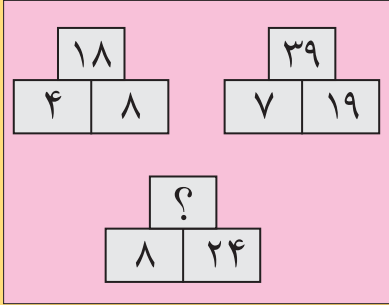
لایه‌ای از خاک روی تنش را پوشانده بود. یک سمش زیر تنش بود و دیگری زیر پوزه‌اش. گاه‌گاه پلک‌های بزرگش را با ردیف مژه‌های خاک‌گرفته از هم باز می‌کرد، پوزه‌اش را بالا می‌آورد و نگاهی به اطراف می‌انداخت و بعد دوباره پلک می‌بست. افتاده بود روی تخته‌سنگی که تیره‌تر از سنگ‌های دیگر بود. اطرافش سنگ بود و سنگ‌ها که در سکوت سنگین، روی دیواره در هم فرو رفته بودند، چنان به هم چسبیده بودند که انگار از درون هم بیرون آمده باشند.»

این کتاب بازخوانی نشده و انگار با عجله چاپ شده است. در جاهایی از کتاب خطاهایی وجود دارند که حتم دارم، با یک‌بار خواندن کتاب از دید هیچ خواننده‌ای مخفی نمی‌ماند. صفحه ۵۳ کتاب را با هم می‌بینیم:

«چشم‌هایش را بسته بود و گوشش گرم شنیدن بود که سنگینی حضوری را بالای سرش حس کرد. پلک باز کرد. فریدون و حسین روبه‌رویش ایستاده بودند. محمد همچنان به تار زنبورک ضربه می‌زد و صدا توی هوا پخش می‌شد. حسین و فریدون هم کنارش نشستند. صدایی مثل ترکیدن توپ فوتبال آمد و آن دور، کم‌کم دود سیاهی قد می‌کشید و بالا می‌رفت. هواپیمایی با سرعت از بالای سرشان گذشت. فریدون گفت: محمد زنبورک می‌نواخت. خورشید نبود و روشنی روز کم‌کم می‌رفت. ...»

غیر از این موارد که بیشتر ناشی از بدسلیقگی است، ذکر چند نکته دیگر را نیز ضروری می‌دانم: اثر طولانی شده است و گاهی بعضی از ماجراها غیرمنطقی‌اند؛ مثل فراری دادن الاغ از پاسگاه و یا درگیری با نیروهای کمیت. در برخی از جاهای اثر، نویسنده وارد داستان شده است و به قول اهل فن، رد پای او در داستان دیده می‌شود. مثل اصرار محمد به کاربرد

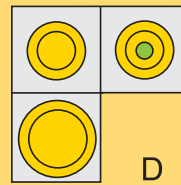
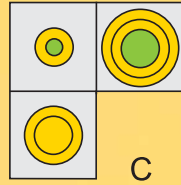
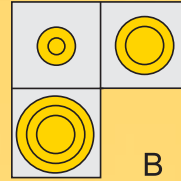
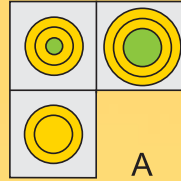
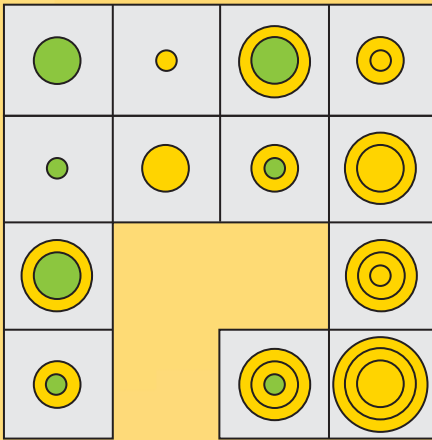




به جای علامت سؤال چه عددی بگذاریم؟

۷۳ : ۷۱ (۳+۷) X ۵۱ : ۵۱

کدام قطعه، مربع را کامل می کند؟



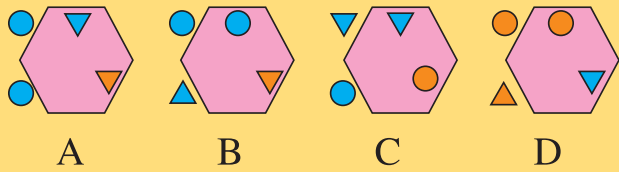
ج : ۵

به جای علامت سؤال چه عددی بگذاریم؟

۶	۳	۱۵	۳۰
۸	۴	۹	۳۲
۵	۳	۱۵	?

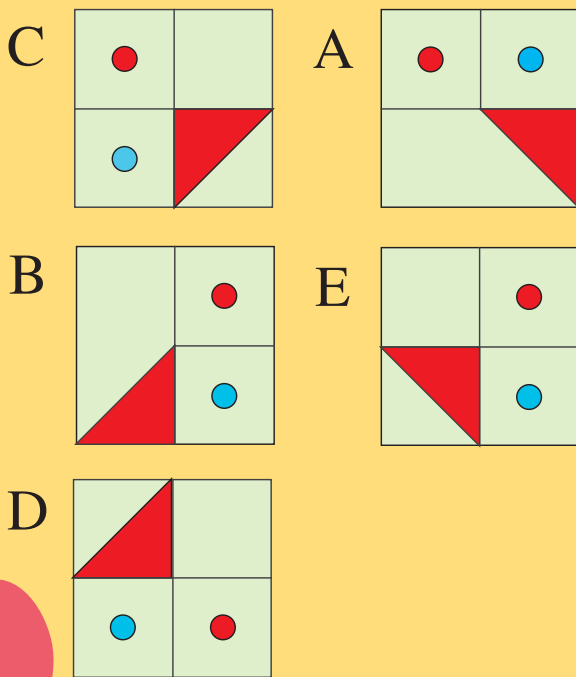
۹) به جستجوی #۱۳*۱۵(۹) بریزیم جستجوی ها می شود بر حسب حاصل = ۲۵ : جواب





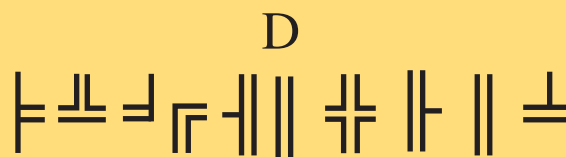
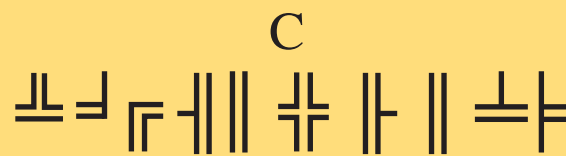
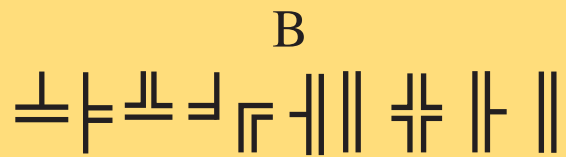
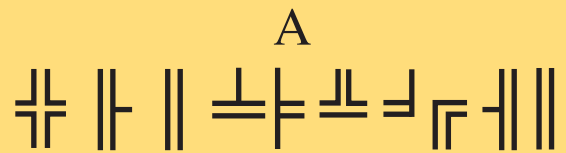
جواب: B

کدام یک متفاوت است؟



جواب: E. شکل E برعکس D است و B برعکس A.

کدام با بقیه متفاوت است؟



جواب: E

■ نفیسه مرشدزاده

همیشه که نباید کوه‌ها را جابه‌جا کرد. گاهی کارهای ساده‌تری هستند که به اندازه سخت‌ترین کارها تأثیرگذارند. پشت بعضی از این کارهای به ظاهر ساده ساعت‌ها فکر، تحقیق، مطالعه و پژوهش خوابیده است و همین آن‌ها را ماندگار می‌کند. شهید مرتضی مطهری، به عنوان یک نویسنده و استاد فلسفه در جواب منتقدانش گفته است: «هر کار ساده‌ای کوچک نیست». متن زیر خاطره‌ای از او به هنگام نگارش کتاب «داستان راستان» است. کتابی که به ظاهر و در برابر بقیه آثار استاد ساده به حساب می‌آمد، اما برخلاف نظر منتقدان بین نوجوانان چند نسل محبوب شد.

در مدتی که مشغول نگارش «داستان راستان» بودم، بعضی از دوستان ضمن تحسین و اعتراف به سودمندی این کتاب، از اینکه من کارهای به عقیده آن‌ها مهم‌تر و لازم‌تر خود را موقتاً کنار گذاشته و به این کار پرداخته‌ام، اظهار تأسف می‌کردند و ملامت می‌نمودند که چرا چندین تألیف علمی مهم را در رشته‌های مختلف به یک سو گذاشته‌ام و به چنین کار ساده‌ای پرداخته‌ام. حتی بعضی پیشنهاد کردند: حالا که زحمت این کار را کشیده‌ای، پس لاقلاً به نام خودت منتشر نکن! من گفتم: «چرا؟ مگر چه عیبی دارد؟» گفتند: «اثری که به نام تو منتشر می‌شود، لاقلاً باید در ردیف همان اصول فلسفه باشد. این کار برای تو کوچک است.»

گفتم: «مقیاس بزرگی و کوچکی کار در نظر این آقایان، مشکلی و سادگی آن است و کاری به اهمیت و بزرگی و کوچکی نتیجه کار ندارند. هر کاری که مشکل است، بزرگ است و هر کاری که ساده است، کوچک. متأسفانه این طرز فکر - که جز یک بیماری اجتماعی و یک انحراف بزرگ از تعالیم عالیۀ اسلام چیز دیگری نیست - در اجتماع ما زیاد شیوع پیدا کرده. چه زبان‌ها را که این منطق نبسته، و چه قلم‌ها را که نشکسته و به گوشه‌ای نیفکنده است.»

سرانجام در جواب آن آقایان گفتم: «این پیشنهاد شما مرا متذکر یک بیماری اجتماعی کرد، و نه تنها از تصمیم خود صرف‌نظر نمی‌کنم، بلکه در مقدمه کتاب از این پیشنهاد شما به عنوان یک بیماری اجتماعی نام خواهم برد.»

بعد به این فکر افتادم که حتماً همان‌طور که عده‌ای کسر شأن خود می‌دانند که کتاب‌های ساده - هرچند مفید باشد - تألیف کنند، عده‌ای هم خواهند بود که کسر شأن خود می‌دانند که دستورها و حکمت‌هایی که از کتاب‌های ساده درک می‌کنند، به کار بندند!



ساده ولی ماندگار



شما قبول شدید

■ لیلا جلیلی

دوره خلبانی‌ام در آمریکا تمام شده بود، اما به خاطر گزارش‌هایی که در پرونده خدمتم درج شده بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهی‌نامه نمی‌دادند. تا اینکه روزی به دفتر مسئول دانشکده که یک ژنرال آمریکایی بود، احضار شدم. به اتاقش رفتم و احترام گذاشتم. او از من خواست که بنشینم. پرونده‌ام جلوی او روی میز بود. ژنرال آخرین فردی بود که می‌باید نسبت به قبول و یا رد شدنم اظهار نظر می‌کرد.

او پرسش‌هایی کرد که من پاسخش را دادم. از سؤال‌های ژنرال برمی‌آمد که نظر خوشی نسبت به من ندارد. این ملاقات ارتباط مستقیمی با آبرو و حیثیت من داشت، زیرا احساس می‌کردم که رنج دو سال دوری از خانواده و شوق برنامه‌هایی که برای زندگی آینده‌ام در دل داشتم، همه در یک لحظه در حال محو شدن و نابودی است و باید دست خالی و بدون دریافت گواهی‌نامه خلبانی به ایران برگردم.

در همین فکر بودم که در اتاق به صدا در آمد و شخصی اجازه خواست داخل شود. او ضمن احترام از ژنرال خواست تا برای کار مهمی به خارج از اتاق برود. با رفتن ژنرال من لحظاتی را در اتاق تنها ماندم. به ساعت نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خودم گفتم کاش در اینجا نبودم و می‌توانستم نماز را اول وقت بخوانم. انتظارم برای آمدن ژنرال طولانی شد. گفتم که هیچ کار مهمی بالاتر از نماز نیست، همین جا نماز را می‌خوانم. ان شاء الله تا نماز تمام شود، او نخواهد آمد. به گوشه‌ای از اتاق رفتم و روزنامه‌ای را که همراه داشتم به زمین انداختم و مشغول نماز شدم.

در حال خواندن نماز بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شده است. با خود گفتم چه کنم؟ نماز را ادامه بدهم یا بشکنم؟ بالاخره گفتم نمازم را ادامه می‌دهم، هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد. سرانجام نماز را تمام کردم و در حالی که روی صندلی می‌نشستم، از ژنرال معذرت خواستم. ژنرال پس از چند لحظه سکوت، نگاه معناداری به من کرد و پرسید: «چه می‌کردی؟»

گفتم: «عبادت می‌کردم.»

گفت: «بیشتر توضیح بده.»

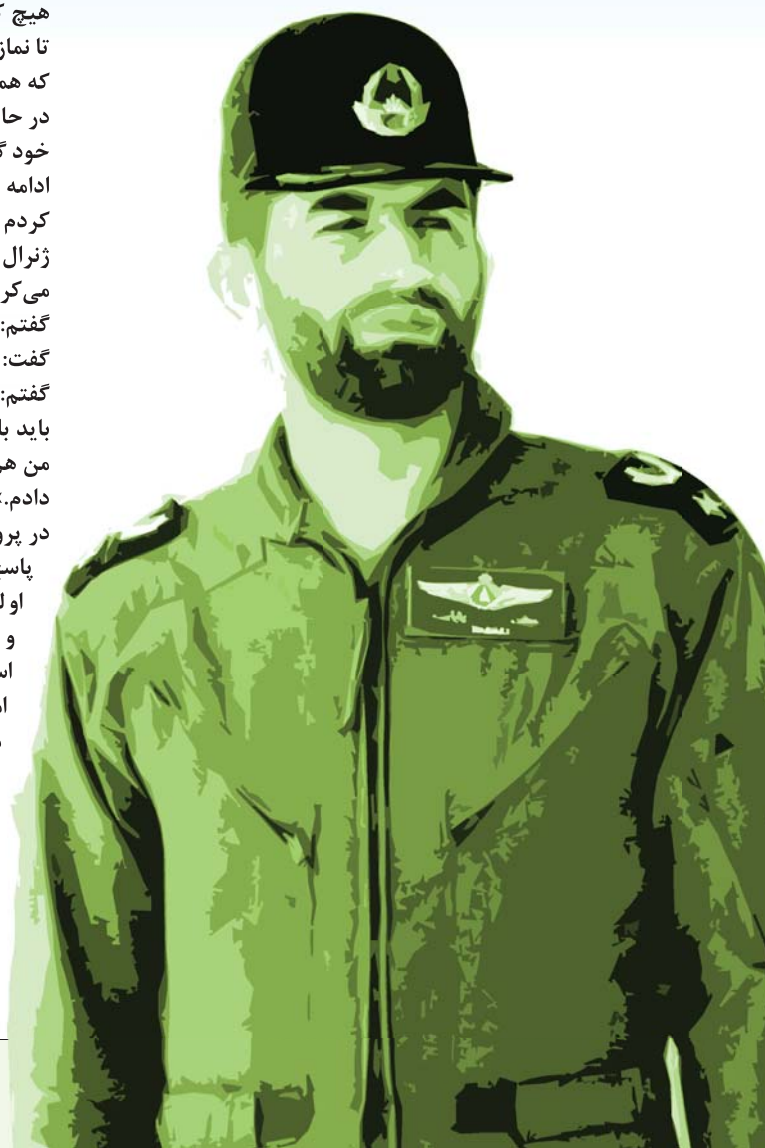
گفتم: «در دین ما دستور بر این است که در ساعت‌های معینی از شبانه‌روز باید با خداوند به نیایش بپردازیم. در این ساعت زمان آن فرارسیده بود. من هم از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم.» ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: «همه این مطالبی که در پرونده تو آمده، مثل اینکه درباره همین کارهاست. این‌طور نیست؟»

پاسخ دادم: «آری همین‌طور است.»

او لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت و پابندی من به سنت و فرهنگ و رنگ نباختنم در برابر تجدد جامعه آمریکا خوشش آمده است. با چهره‌ای بشاش خودنویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده‌ام را امضا کرد. سپس با حالتی احترام‌آمیز از جا برخاست و دستش را به‌سوی من دراز کرد و گفت: «به شما تبریک می‌گویم. شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت دارم.»

من هم متقابلاً از او تشکر کردم، احترام گذاشتم و از اتاق خارج شدم. آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم، به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من عطا کرده بود، دو رکعت نماز شکر خواندم.

بخشی از خاطرات شهید عباس بابایی





نظراتتان را برای ما
پیامک کنید:

رسیده‌های اردیبهشت

زهرآفرینیا ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مجله که در کل به شما تعلق دارد! اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتن را درآورده و یک‌باره هرچه شما برای ما بفرستید می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان سؤال پیش بیاید که کجا بفرستید؟ این‌قدر راه ارتباطی داریم که نگو و نپرس: این از ایمیلمان: javan@roshdmag.ir ، این از سامانه پیامکی ما: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹. این هم از کانالمان: [@iRoshd](https://t.me/iRoshd) که آنجا هم برایتان کلی مطلب به‌روز و دست‌اول، نظرسنجی، مسابقه و... می‌گذاریم. با طرح پیشنهادها و حرف‌ها و درد دل‌هایتان، هم خودتان سبک می‌شوید و هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم.

درد بر شما! همیشه دوست داشتم سن مجله رشد جوان رو بدونم.

درد بر خودت ای جوان! چه خوش پیغام فرستادی که سامانه را گل‌فشان کردی. (ببخشید! به نویسنده این بخش تابه‌حال کسی درد نفرستاده بود. از موقعیت استفاده کرده، مانور پاسخ تمام فارسی برگزار کردم. (راستی اجازه بدهید یک پرنتر دیگر در دل آن پرنتر باز کنم و بگویم مانور نه! رزمایش (راستی دوم، وقتی در دل یک پرنتر، یک پرنتر دیگر باز می‌کنیم، پرنتر قبلی را کجا می‌بندیم؟)) از پرنتر بگذریم، سن مجله‌های رشد دیگر چیست؟ مثلاً از رشد جوان بپرسیم: «راستی رشد جان! چندسالته؟» نمی‌دانم شاید هم جواب بدهد، امتحان کنید. اما اگر از سن مجله، منظورتان سن نویسندگان است، من که خانم و سنم را عمراً بتوانید بفهمید. بقیه را هم پیشنهاد می‌کنم هیچ‌وقت نفهمید. شما می‌دانید که در فیلم‌ها با کسانی که زیاد می‌دانند چه می‌کنند؟!

تاریخ در مورد حماقت ما چه خواهد گفت؟

نمی‌دانم این پیام را برای مجلات دیگر می‌خواستی بفرستی یا مثلاً برنامه‌های سنگین تحلیلی شبکه چهار. اما حالا که برای ما آمده، جواب می‌دهیم.

تاریخ درباره حماقت ما چه خواهد گفت؟ تاریخ کیست دیگر؟ دوستانه نصیحت کنم، انقدر به حرف مردم اهمیت نده! مگر تاریخ وقتی ما یک نمره از کتابش می‌خواستیم به حرف ما اهمیت داد که ما به حرفش اهمیت بدهیم؟ بگذار هرچه که می‌خواهد بگوید، بگوید. اصلاً آن موقع که درباره‌اش حرف زد، به حرفش فکر می‌کنیم.

اصلاً بیایید اول ما درباره حماقت تاریخ حرف بزنیم. از قدیم گفته‌اند بهترین دفاع حمله است!

سلام ممنون به خاطر مجله خوبتون. فصل امتحانات نزدیکه و ما مشغول درس خوندم و وقتی برای مجله خوندن نداریم! می‌شه مجله رو این ماه چاپ نکنید؟!

نمی‌دانم می‌شود که چاپ نکنیم یا چه؟ من یک نویسنده جزء ساده‌ام. اما در همین حد بگویم که اگر مجله در دستانت است و این پیام را می‌خوانی، احتمال ۹۹ درصد یعنی چاپ شده است. این راز بین من و تو بماند!

سلام خیلی خوبه که پیام ما رو پشت مجله چاپ می‌کنید. الان حس می‌کنم واقعاً با دانش‌آموزان ارتباط دارید. قبلاً فکر می‌کردم هرچی دستتون می‌یاد چاپ می‌کنید، ولی الان می‌دونم برای نظراتمون ارزش قائلید. خیلی ممنون.

یه دانش‌آموز دهم انسانی از تبریز

ای «یه دانش‌آموز انسانی از تبریز»، به جان نویسنده این صفحه، فقط کسی که انسانی خوانده باشد، با این عمق متوجه ارزش کار ما می‌شود. اینکه ما می‌توانیم پیامک الکی از طرف خودمان بنویسیم و نمی‌نویسیم (البته شما که نمی‌دانید ما واقعاً می‌نویسیم یا نه، اما همین که اعتماد می‌کنید خودش یک دنیا ارزش دارد). برای اینکه خیال خوانندگان این صفحه را راحت کنیم، بگویم. ما تمام پیامک‌های شما را با صبر و حوصله می‌خوانیم. نظراتتان را گوش می‌دهیم، به غلط‌های املائی‌تان می‌خندیم و انتقاداتتان را سعی می‌کنیم منتقل کنیم. شاید خیلی‌هايشان اینجا چاپ نشوند، اما مطمئن باشید وقتی پیامک خالی هم می‌فرستید، ما اینجا از این کپسول‌های هوای بادکنکی خریدهایم، خودمان پُرش می‌کنیم و می‌خوانیم!

سلام. من رقيه مسطوری، کلاس دوازدهم روستای ليقوان هستم. خیلی ممنون، مجله‌تون حرف نداره.

من هر بار مجله‌تون به دستم می‌رسه، نگاه می‌کنم ببینم سردبیر مجله چه حرف امیدوارکننده‌ای نوشتن، و هر بار مجله به دستم می‌رسه، یه ده بار پشت سر هم نوشته‌ها تونو می‌خونم. شما با این حرفا خیلی منو امیدوار می‌کنین. ممنون. سلام رقيه جان، بابا چقدر جدی می‌گیری! ده بار؟! باور کن سردبیر هم مجله را قبل از چاپ، ده بار نمی‌خواند؛ دیگر پشت سرهم که بماند. نفس بگیر میانش. امتحان که از مجله نمی‌گیریم! امتحان بگیریم هم گفته باشم، ما سر جلسه ساندیس و کیک نمی‌دهیم؛ اگر انگیزه‌ات این است! نمره پایانی‌تان هم مجموع فعالیت‌های کلاسی، پیامکی و امتحان است. با خودکار قرمز هم ننویسید. همین‌طور با مداد، حتی اگر مشکلی نرم باشد!

